قرآن سروده ای بسبک پارسی

پرفروش ترین و جنجالی ترین کتاب معاصر

برای سفارش این کتاب و دیگر کتابهای حسن عباسی با دفتر انتشارات هما تماس بگیرید :
HOMA - 66 AV CHAMPS ELYSEE 75008 PARIS FRANCE FAX 33 1- 45 61 21 12

فهرست مطالب



قرآن سروده ای بسبک پارسی

پیشگفتـــــار

خواننده عزیز درود خدا بر تو باد !
درود خدا بدین خاطر، که بسیاری را گمان برآنست که اگر ما قلمی انتقادی داریم، یعنی که خدا را هم نمیشناسیم! که این فکری باطل است زیرا انسان بی شناخت خدا هر گز نمیتواند اینگونه گستاخ و شجاع و نوپرداز و خلاق باشد!!
آنچه پیش روی شماست نتیجه هفده سال پژوهش و کنکاش می باشد .
حدود پنجاه هزار صفحه کتاب "پارسی ، عربی" را طی این سالها جهت شناخت بهتر قرآن و اسلام مطالعه و بررسی نموده ام و آنچه در لابلای این نوشته از نگاه شما می گذرد ، عصاره آن مطالعات و پژوهشهاست .
می بایست تاکید کنم که تمامی منابعی که مورد استفاده قرار گرفته اسلامی ، (پارسی یا عربی) بوده است و هیچ کجا سندی و سخنی از علما و نویسندگان غیر اسلامی و غیر پارسی نقل نکرده ام و اکثر منابع مورد تائید علمای اسلامی بویژه شیعی بوده است چون :
– قرآن پیامبر اسلام .
– نهج البلاغه امام علی . – قرآن ، الهی قمشه ای . – قرآن ، عبدالمحمد آیتی . – تفسیر نوین استاد محمد تقی شریعتی . – تاریخ الکبیـر ، طبـــری .
– الاتقــان فی القرآن الکریم . – الفهـرست ، ابن ندیم . – توضیـــح الملل ، شهرستانی . – صحـــاح ، بخــــاری . – تــاریـــخ ، ابـــن هشام . – ابـــن اثیـــر – تفسیر مجمـــع البیان – آثــــار سهـــروردی– آثار عین القضات همدانی – رسائل و شفا ، ابو علی سینا . – اصول کافی ، شیخ کلینی . – بحار الانوار مجلسی – پرتوئی از قرآن طالقانی – فلسفه اسلامی– تاریخ ادبیات عربی و . . . .
باری ، ای عزیز ، بدرستی آگاهم که انتشار این کتاب شورشی بپا خواهد نمود (چنانچه در پی چاپ اول و دوم شورش بپا نمود!) و بسیاری از باورها و تعصبات را خواهد لرزاند (که بدرستی لرزاند و گواه تحولات عمیق فکری در میان هموطنانمان در سراسر جهان بودیم) و . . . .
اما تنها خواهشی که از تو مهربان و از آنانکه از این کتاب خواهند شنید و بدون اینکه آنرا بخوانند و ببینند ، داوریها خواهند کرد ، دارم ، اینست که بخوانید ، اندیشه کنید و قبل از هر داوری و سخنی صفحه ، صفحه این نوشته را با تامل بررسی کنید و بدانیم که باور ، اگر با دانش و علم باشد بمراتب بازدهی و کارکردش بسیار قویتر و سودمندتر خواهد بود تا باوری که کورکورانه و وراثتی و تقلیدی باشد و بی تحقیق و پژوهش ، از پدر به پسر رسیده باشد ، و از طرفی اگر خود فرصت و مجال تحقیق و بررسی مسائل دینی ، تاریخی و فلسفی را نداریم ، از تلاش و زحمت دیگران که شبها را در این پژوهشها به سپیده برده اند ، بهره ببریم .
در پایان این پیشگفتار یکبار دیگر تاکید میکنم که باور به خداوند بزرگ و اهورا مزدای اهریمن ستیز و عرفان ایرانی یکی از گنجینه های تفکر پارسی است که ضرورت و نیاز و امید و آرزوی آدمی است ، پس امیدوارم که با این نوشته ، نه اینکه خواننده باور و ایمانش سست نشود ! بلکه تزکیه و تصفیه و تصحیح شود تا راه برایش در جهت شناخت بهتر هستی ، خویشتن و خداوند گشوده شود و باورهای تقلیدی ، جهلی ، تعصبی و ناآگاهانه ، به باورهای خردمند و حقیقت و پژوهش یافته تبدیل ش

"اسرار مگو !!"

گفت آن یـــار کـزو گشت سر دار بلند	جـــرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

در تاریخ نام بسیاری از انسانها که در پی کشف اسرار مگو ، به افشای آن پرداخته و با تکیه بر خرد و دانش پرده از اسرار برداشته اند ، و سر خویش بر باد داده اند ، میدرخشد . هر چند که تعداد این درخششها بسیار کم است و شاید در هر صد سال و یا بیشتر یک نفر چنین گستاخ پیدا شود تا پرده از اسرار مگو بگشاید و رازهای مگو را بازگو کند !
امروز رازها و اسرار مگو به منافع استعمار نوین بطور مرموزی پیوسته گشته است بویژه اینکه استعمار انواع بسیاری هم یافته است و استعمار کهنه انگلیس و روس و . . . امروز بسیار گسترده تر شده است از جمله بازار اروپای نیمه متحد ، و رقابتهای داخلی آنها ، امریکا ، روس و چین و ژاپن و بویژه اسرائیل که امروزه نقش تعیین کننده ای در سیاست جهانی داشته و رقابت اسرائیل در بازار جهانی میان دو حزب لیکود و کارگر موجود است که این رقابت در درگیریهای نظامی ، تصفیه ای ، سیاسی ، اقتصادی جهان بویژه منطقه خاورمیانه بی تاثیر نیست .
بویژه اینکه این اسرار مگو بیشتر به عقاید دیرین مذهبی حاکم بر جوامع و کشورها مربوط میشده است ! که ریشه اصلی مذاهب و ادیان هم ، اسرائیلی ، یهودی میباشد و متعصبین اسرائیلی هم بارها از عامل تصفیه و ترور برای حفظ تعصبات دینی و منافع جهانی خود استفاده نموده اند که گواه بزرگ آن ، ترور اسحق رابین بود! فردی که در گسترش تفکرات اسرائیلی و قتل عام فلسطینیان نق مهمی داشت اما در پایان به کبوتر صلح و آزادی تبدیل گشته و دست عرفات را فشرده و او را به فلسطین باز گرداند .
این مسئله بسیار حساس و دقیق است که اگر فرقه ای نتواند در داخل خود یک مخالف را تحمل کند بمراتب در دیگر کشورها و سرزمینها هم نخواهد توانست تفکر انتقادی را بپذیرد . . . .
باری ، خردمندان و دانشمندان را در طول تاریخ میتوان به سه دسته تقسیم کرد :
۱– آنانکه در پی کشف حقایق (بویژه حقایق دینی و رازهای پیامبران و متفکران) شهامت افشا و پرده دری را نداشته و چون موشی بگوشه ای خزیده و با همیاری دیگر صاحبان قدرت بگونه ای به تحمیق جامعه ادامه داده و میدهند ولی هر از چندی چکیده هائی از اسرار مگو را به شاگردان نزدیک خود بشرط اینکه برای عوام بازگوئی نکنند ، منتقل نموده اند . بعنوان نمونه میتوان از دانشمند بزرگ پارسی ، ابو علی سینا یاد کرد وی در ابتدای رسائل به شاگردان ویژه اش تاکید میکند که اسرار مگوئی را که وی به آگاهی آنان

۲- دسته دوم آنانند که پس از پی بردن به حقایق تاریخی ، جبهه خصمانه گرفته و بگونه ای با مسائل برخورد تند و حساب نشده ای انجام داده اند که متاسفانه پیامشان در اقیانوس جهل توده های نا آگاه گم گشته است و خود آنان را نیز ، حاصلی پدید نیامده است و علیرغم اینکه در کار و کردارشان صداقت داشته و هدفشان روشن نمودن افکار مردم بوده است ، اما شیوه برخوردشان چون خیلی تند و بی مقدمه بوده است ، نتیجه مطلوبی نداشته است ، از اندیشمندان و خردمندانی که سعی در بیداری مردم و افشای جهل آفرینان داشته اند ، اما تند رو و شتاب زده عمل نموده اند ، میتوان از خردمند بزرگ پارسی شادروان احمد کسروی یاد کرد .

کســـو محـــرم راز تا بگویم یکدم کــز اول کار خود چه بودست آدم

۳- سومین گروه ، خردمندان و دانش پژوهانی هستند که در پی کشف حقایق هستی و ادیان و مذاهب ، پرده از اسرار مگو بر می کشند اما با شیوه و منتدی ویژه . یعنی در سنگر تفکر سنتی حاکم بر جامعه می مانند ، اما آرام آرام و با استفاده از هنر شعر و روایت تاریخ و غیره ، پرده دری نموده و حقایق هستی را بیان می کنند ، اینگونه خردمندان در تاریخ بیش از همه قربانی تلاش و سعی خویش گشته اند و اکثرا سر خود را به باد داده اند .

منظور و مقصود ما نیز همین دسته سوم است و شیوه هائی که هر یک در جهت بیان راستی و درستی بکار گرفته اند ، البته با ماندن در سنگر تفکر حاکم بر جامعه ، از این دسته و گروه میتوان نامهای بسیاری بر شمرد ، از ابن مقفع و قیام شعوبیه و اخوان الصفا گرفته تا قرامطه و ناصر خسرو قبادیانی ، حسن صباح ، حلاج ، مولانا ، فردوسی ، حافظ ، خیام ، عین القضات ، سهروردی

. . . .

هر یک از این خردمندان و گروهها ، شیوه ها و سبک خاصی را برای افشای اسرار مگو برگزیده اند .

یادآوری این نکته ضروریست که هدف ما از علما و اسرار و نا گفته ها ، به دین و بویژه ، اسلام و ملیت ایرانی مربوط میشود و هدف از این نوشته ، بازگوئی اسراریست از اسلام ، قرآن و رهبران آن ! و این اسرار مگو بی شک شنیدنش و خواندن و آگاهی یافتنش برای بسیارانی سخت و دشوار خواهد بود و چه بسا که ایمانهائی را بلرزاند و باورمندانی را بخشم آورد .

نسل قدیم که پدران و مادران و مادر بزرگان و پدر بزرگان ما هستند ، چون از کار سیاست و اجتماع و جهان بازنشسته شده و یا خواهند شد ، شاید بسیارانشان در طول زندگی و تحصیل خود به رازهائی پی برده باشند هر چند شجاعت بیان و ابراز آنرا هم حتی برای نزدیکان خود نداشته و ندارند . اما نسل جوان و خردمند پارسی ، در هر جایگاهی که باشد از حیث خانوادگی ، طبقاتی ، باید که در این نوشتار تامل و تعمق و پژوهش نماید و آنچه را که می آموزد کاملتر نموده و بدیگران منتقل نماید ، شاید که هنگامه ای دیگر میهن ما و مردم ما بتوانند دریچه ای دیگر به بیداری و خردگرائی بگشایند .

نکته دیگری که در ابتدای این نوشته باید یادآوری شود ، اینکه، من سالیان سال برای نوشتن این اسرار مگو صبر کردم در دهها مقاله و کتاب و سخنرانی و بحث ، بگونه هائی مجمل و محتاطانه و با مقدمه مسائل را طرح نمودم که آن طرحها نیز بنوبه خود ، شورشگر و پرده در بود در رابطه با اسراری که کمتر شنیده شده بود ، اما اینک که زمان پیشتر رفته است و شرایط مساعدتر گردیده است ، یقین یافتم که طرح این اسرار مگو هر چند سر عین القضاتها و حلاجها و حافظها و صباحها را بباد داد ، اما دیگر بار ضروریست که نسبت به شرایط کنونی جهان اسلام و بویژه سرزمین ما ایران مطرح شود .

گروه خردمندان و دانش پژوهان اسلامی که تماما پارسی بوده اند و از همان لحظه های اول شکل گیری اسلام تلاش خود را شروع کرده اند بسیارانند :

- "سلمان پارسی " که بعدا از او بهتر یاد خواهیم کرد در جهت بیان اسرار مگوئی که تازیان سعی در پوشاندن آن داشتند نقش مؤثر داشت و همو یکی از پایه گذاران حزب تشیع است در برابر حملات و هجومهای تازیان به ایران .

- شعوبیه و یا حزب ناسیونالیست ایران که یکقرن بعد از اسلام در سرتا سر جهان اسلام رشد کرد نیز جماعتی است که با تفکر به کار جمعی و تشکیلاتی و سازمان یافته با شعر و سخنوری به افشای اسرار مگو پرداختند .

- تاریخ نویسان خردگرای بسیاری هستند ، که با نوشتن تاریخ ، سعی نمودند که اسرار مگوئی را در گزارش تاریخی خود بیاورند ، چون طبری و سیوطی .

- خردمندان دیگری چون "بابک خرمدین " ، "قرامطه" و "حسن صباح" نیز از زمره آنانی بودند که جنگ مسلحانه را علیه هجوم تازیان سازمان دادند .

- "اخوان الصفا " ، نیز که آنانرا میتوان پدر فکری تمامی نهضتهای روشنگرانه و خردگرا و مسلحانه ایران نامید ، نقشی مهم و اساسی در افشای اسرار مگو و بازگوئی حقایق داشته اند .

- شخصیتهائی چون "ناصر خسرو" ، "مولوی" ، "حافظ" ، و "عمر خیام" نیز در تلاش بوده اند تا با شعر و هنر شاعری تا آنجائیکه میتوانند ، از اسرار مگو برای روشنگری آنانکه درك و فهم دارند باز گویند .

اسرار مگو چیست ؟!

و اما واقعا اسرار مگو چیست ؟ و در این نوشته پرده از چه چیزهائی بر خواهیم داشت ؟!

پیش از همه از پیدایش اسلام و چگونگی آن و تدوین قرآن و شخصیت واقعی حضرت محمد و غیره . . . . سخن خواهیم گفت هر چند در نوشته های دیگر چون "اجتهاد ، نو پردازی در اندیشه" و "دینداری و خرد گرائی " و "از میترا تا محمد " اسرار بسیاری از ناگفته های : "دین ، قرآن ، پیامبر ، عصمت ، معجزه ، جبرئیل ، وحی و مشاوران حضرت محمد " گفته ایم . اما اینک در پناه کشف نوینی که عنوان همین کتاب شده است به حقایق جدیدی دست خواهیم یافت . کشف جدید ، تیتر همین کتاب است ، اما بخش بزرگی از این کتاب ثمره سالها تحقیق و مطالعه میباشد که هزاران هزار ورق را خوانده ، ترجمه نموده و تحقیق و پژوهش نموده ام و بسیاری از موضوعات را از سال ۱۳۵۵ به بعد با بسیاری از علمای اسلامی بحث کرده ام که هر یک بگونه ای از تداوم بحثها طرفه رفته اند و برای ثبت در تاریخ به ذکر چند نام بسنده می کنم :

بخشهائی از این نوشته را قبل از انقلاب ۵۷ تا ۵۹ و ۶۰ با افرادی چون : "خمینی ، سید علی خامنه ای ، هاشمی نژاد ، مرتضی [illegible]

"آقای علی خامنه ای" از جمله معدود کسانی بود که در آن هنگامه بخشی از اسرار مگو را تائید میکرد و در درسها و بحثهایش در مسجد کرامت مشهد ، و یا در نشستهای خصوصی بر گفتن اسرار مگو باور داشت منتهی می گفت حالا موقعش نیست !! و نمیدانم که آیا امروز که بر کرسی قدرت بزرگترین کشور اسلامی تکیه زده و بر جایگاه "کورش" و "فریدون" نشسته است ! چه باوری دارد !؟ و چه بهانه ای !!! میتواند داشته باشد برای نگفتن اسرارمگو !!؟ خصوصا وقتی که در ایرانشهر تبعید بود ، دیگر ملایان او را به بابی و الحاد متهم میکردند ، بخاطر گفتارش !!؟

البته ذکر این مسئله ضروریست که من در این نوشته هیچ حرف و یا سخنی من در آوردنی نخواهم زد ! و استناد من به کتابها و نوشته هائی خواهد بود که هیچکس در صحت آن نمیتواند شک کند ، بویژه اینکه این کتابها حتی در همین نظام جمهوری اسلامی در ایران چاپ شده است !؟ و هر چه من نقل قول کنم از آنها خواهد بود ! و سخنی از "آمریکا و اسرائیل و یهودیان و مسیحیان و باییان و بی دینان" و غیره را جهت اثبات گفته هایم بگواه نخواهم آورد ! بلکه گواه من از کتابهائی است که همگی مورد تایید علمای اسلام بوده و هست و توسط خود علمای اسلامی نوشته شده است .

و از سوئی برای اولین بار من رفرانس هر مطلبی را نه در آخر کتاب ، بلکه در پایان همان مطلب نقل شده ، می آورم .

ذکـــاوت و کیاست پیامبر اسلام

چنانچه در کتاب "از میترا تا محمد" که دهسال پیش منتشر شد نوشتیم فکر توحید و یک خداوندی و خلاصه وحدت خداوندان قبل از قیام پیامبر اسلام ، در شبه جزیره عربی ، شام و یمن وجود داشت ، هر چند این تفکر سالها بود که بر ایران حاکم بود و حتی زردشت با نفی دیوها (که خداوندان پراکنده ای بودند) و معرفی "اهورا مزدا" به خداوندان وحدت داده بود و آنرا در برابر اهریمن مقتدرتر و توانا تر ساخته بود . جالب است بدانیم که الله حضرت محمد اله است با حرف تعریف الف و لام و دیو که در زبان لاتین و اروپائی DIUE گفته میشود و (بمعنی خداست) همان خدا در میان مردم معنی میداده است ! و کاری که زردشت می کند ، نفی خدایان دیروز است (دیوها) و تثبیت خداوند خودش اهورا مزدا (توانای دانا) .

یعنی اساس وحدت بخشیدن به خداوندان (آله) تفکری است که از پارس به یمن و شبه جزیره عربی رفته است . و حتی الله حضرت محمد قبل از او وجود داشته است زیرا که نام پدرش عبدالله بوده است (بنده و برده خدا) و کلا برای اعراب در کنار تمامی بتهایشان و برتر از همه آنها ، خدائی بود که آفریدگار جهانش میخواندند بنام "الله" . "الله" را دست نیافتنی و دور از خود می پنداشتند و بجای او به آنچه نزدیک و محسوس بود از قوای طبیعت پناه می جستند . اعتقاد به "الله" جدا در میان اعراب اعتقادی دیرینه است . (تاریخ ادبیات زبان عربی)

اما پیامبر اسلام با ذکاوت و کیاست و کمک آنچه خواهیم گفت ، و بر خواهیم شمرد ، توانست رهبری انقلاب توحیدی زمان خودش را که اساس آن تقلید از پارس بود رابدست بگیرد .

قرآن سروده ای به سبک پارسی

آنچه معجزه حضرت محمد خوانده شد کتاب و کلام او بود ! یعنی کلامی که بیست سال پس از مرگش گردآوری گشته و قرآن = (کتاب خواندنی) نامیده شد ! میدانیم که خردمندان برای پذیرفتن دانش و علم نوین نیازمند دلیل و برهان هستند ، اما توده های مردم ، پژوهش و دانائی بسیار ندارند زیرا که تمامی روز را در پی کار و کوشش و پرداختن به شغل و حرفه خود هستند و زمانی و فرصتی برای آنان نمی ماند که بروند تحقیق و مطالعه و پژوهش کنند در لابلای خروار کتابها ! پس توده مردم از هر پیامبری نیازمند معجزه است و حتی وقتی که پیامبر هم نیست بیاد او به برکت گورستان او در قرنها پس از او در پی معجزه و شفا جستن از گورها و نامهاست ! پس یک پیامبر زیرك و دانا ، قبل از هر چیز باید که معجزه ای بنمایاند ! و چنانچه میدانیم معجزه پیامبر اسلام کلام اوست که بنام کلام وحی و قرآن مشهور است ! کلام حضرت محمد یعنی قرآن ، بویژه آیات مکی ، به سبک و شیوه ای سروده شده که در تاریخ شعر تازی و سخنوری تازیان بی نظیر بوده است .

در آن دوران یا قصیده یا غزل یا رباعی و . . . . بوده که همواره دارای وزن بوده است ! اما شعر پارسی چنانچه از گاتهای زردشت بر می آید ، بی قافیه اما زیبا بوده است ، مثلا چون شعرهای نو این روزها ! سروده های پارسی قبل از اسلام ، یا خسروانی بوده و یا ترانه و یا سخنی بگونه شعر نو ، که نه نظم ، نظم بوده و نه نثر ، نثر بوده است !

پیامبر اسلام برای آفرینش دین جدید از سبک شعر پارسی بویژه سرودهای دینی بهره می برد ! جدا از اینکه کلمات پهلوی پارسی فراوانی در قرآن بکار رفته است ، چندین آیه قرآن ، ترجمه اوستاست ! به زبان تازی !!؟

آیاتی از قرآن ترجمه گاتاهای اوستاست

علیرغم اینکه بسیاری از سمبلها و کاراکترهای قرآنی ، در آئین کهن پارسی ، موجود است ، ترجمه هائی از گاتاهای اوستا را نیز در قرآن می یابیم .

"آنگاه که تو در آغاز جهان روان ما را آفریدی و از منش خویش به ما خرد بخشیدی ، آنگاه که جان در کالبد ما دمیدی" (اوستا) .

"فاذا سویته فنفخت فیه من روحی" (قرآن) .

"سزای آن کس که دروغ پرست ناپاك را به اربابی برساند چیست" ؟ (اوستا) .

یاخذون اربابا من دون الله" (قرآن) .

"پاد افره آن بد کنشی که مایه زندگی خویش را جز به آزار کشاورزان درست کردار و چارپایان بدست نیاور چیست" ؟ (اوستا) .

"یا کلون اموال الناس بالباطل" (قرآن) .

مسئله بسیار جالبتر جمله زیبای بنام خداوند بخشنده مهربان میباشد که بعنوان ترجمه بسم الله الرحمن الرحیم قرنهاست که مورد استفاده ماست جمله ایکه در آئین زردشت در ابتدای هر نمازی میآمده و تا به امروز میآید دقیقا اینچنین بوده است بنام ایزد [illegible]

مسئله دیگری که شاید مورد اختلاف در ترجمه این جمله باشد میتواند کلمه الله و ایزد باشد .
زیرا الله همان اله بمعنای بت میباشد که حرف تعریف الف و لام را گرفته است و هنگامیکه پیامبر اسلام الله را بجای اله بکار میبرد ، منظورش وحدت آفرینی در بتها ، اله ها و الهه ها میباشد .
این اندیشه وحدت در بتها نیز دقیقا برگرفته از شیوه زردشت میباشد .
زیرا پیش از پیدایش زردشت آئین یکتاپرستی میترا ، به پرستش ارباب انواع تبدیل شده بود و آریائیان ، خدایان بسیاری را با نام دیو پرستش مینمودند .
دیو DIEU همان دیو در زبان لاتین و فرانسه است که امروز هم بعنوان خداوند بکار میرود .
هندیان نیز که با ایرانیان هم نژاد هستند ، خدایانشان از شیوا که یکتاپرستی بود ، به دهها رسید و تا به امروز با نام DEV از آنها یاد میکنند .
زردشت ، اهورا ، که خداوند دانائی و دانش و علم بود را با میترا که در طول زمان به مهر و مزدا تبدیل شده بود و خداوند دوستی ، قدرت ، توانائی ، مهر ، همبستگی و پیمان بود را با هم آمیزش داده و وحدت خدایان را با تبلیغ اهورامزدا ، یزدان یکتای آریائیان شعار خود قرار داده و با این شعار به ستیز دیگر دیوها و خدایان رفت .
پیامبر اسلام هم اولین شعار خود را با وحدت در میان خدایان که در شبه جزیره جاهلی عرب با عنوان بت و الله شناخته شده بود شروع نمود و حتی شعارهای اولیه دیگر او نیز اقتباس کامل از زردشت بود مانند :
اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله که دقیقا ترجمه نیایش زردشتیان میباشد .
من اقرار دارم و استوارم بدین مزدیسنی که مخالف دیوپرستی است و زردشت آورنده این کیش اهورائی است .

معلم پیامبر اسلام ؟! یا جبرئیل !؟

حبیب من که بمکتب نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد معلم شـــــــد

اما باید دید که آیا پیامبر اسلام یک شبه ذوق شاعری آنهم شعر پارسی در او حلول کرد یا اینکه چنانچه در تاریخ اسلام آمده و همه علما از هر سه دسته و فرقه و مذهب ، بدان معترفند ! در پی شب زنده داریهایش در غار حرا به آن نائل آمده است !
بخوبی میدانیم که حضرت محمد شبهای بسیاری را تنهای تنها به کوه می رفته و سپیده دم و یا روز دیگر باز میگشته ، و در پی یکی از همین بازگشتها بوده است که تب کرده و چند روز در رختخواب خوابیده است و . . . . و پس از آنکه از جای برخاسته است اولین سروده اش را سروده است :
یا ایها المدثر ، قم فانذر !
اما اسرار مگوی تنهائیهای حضرت محمد در کوه چه بوده است ؟! پیش از هر چیز یادآوری این نکته ضروریست که من مخالف عرفان و تمرکز فکر و خلوتگزینی و دست یافتن به غیر ممکن با کمک روان پاک نیستم ! بلکه خود و خانواده ام از دیر باز از عاشقان عرفان بوده و هستیم و به آن نیز باور داریم ! اما هر حرکتی را محرکی است و هر شناختی را معلمی است و هر "مولوی" را "شمس تبریزی" است و میدانیم که "مولوی" سالیان سال قاضی القضات شهر قونیه بود و هرگز شعری نسروده بود و حالتی از عرفان بخود نگرفته بود ، تا اینکه با پیر ژنده پوشی بنام "شمس تبریزی" آشنا میشود و اوست که تحول در روان و اندیشه مولوی پدید می آورد ! و "مولوی" از ۳۵ سالگی سرودن را شروع میکند وآن دریای گهر بار را می سراید ! و گوئی سروده هایش چون چشمه ایست که بی "شمس" هم دیگر می جوشد !؟
اما "شمس" حضرت محمد ی که خود شمس میلیونها می شود کیست ؟
فردی پارسی که مورخان با نامهای بسیاری از او یاد کرده اند و ما " روزبهانش " را می گیریم .
در پی رخدادهای بسیاری برده یک تازی میشود ! و از مکه سر در آورده و با حضرت محمد آشنا میشود !
"روزبهان" خردمند و دانش پژوهی است که تمامی ادیان پارسی را خوب میشناسد ! به تمامی آن ادیان خدمت نموده است ، هنگامه ای زردشتی و موبد بوده است ! از آتشکده گریخته و مانوی و مزدکی شده است ، پس از قتل عام مزدکیان در ایران ، او که یکی از رهبران فکری مزدکیان بوده است ، از ایران گریخته و به کلیسا و مسیحیت پناه برده است ، و پس از چندی در شام و یا عراق ، قربانی جنگی شده و بتزویر یک یهودی یا یک تازی اسیر جنگی شده است ، اسیر جنگی آن دوران همان برده بوده است و بس ! و در بازارهای برده فروشی خرید و فروش شده تا سر از مکه در آورده است !
"روزبهان" در مکه یکی از قیمتی ترین بردگان بوده است و کارش نه گل کشی و شتر بانی برای ارباب ، که نگاشتن و ترجمه و تدریس بوده است و در همین کلاسهای درس است که با محمد آشنا میشود .
"روزبهان" تاریخ و اوضاع سیاسی زمان خود را خوب می شناسد ! میداند که در ایران در پی قتل عامهای داخلی ، اساس قدرت شاه سست است ! تازیان را میبیند که قریشیان در جنگ قبائلی و رقابت کعبه داری و نشاندن بتها در چپ و راست و پشت و روی کعبه ، رو به نابودی میروند ! "روزبهان" خوب میداند که اگر جمعی دانا و خردمند و سرمایه دار با حمایت چند ریش سفید ، پیامی نوین را شعار دهند ! بی باور نخواهند ماند !
"روزبهان" با رئیس کلیسای شام "بحیرا" و نماینده او "نوفل" در مکه ، رابطه خود را حفظ کرده است ، "بحیرا" رئیس کلیسای شام مدتها پیش در پی آشنائی با حضرت محمد ، به وی نوید پیامبری را داده است
از طرفی "نوفل "که فامیل خدیجه است پیر است و در حال رفتن ، و مدتی است که از مرکز شام دستور آمده است تا کسی را بجای خود معرفی کند !
"بحیرا "رئیس کلیسای بصری واقع در شام ، در طی سفرهای حضرت محمد به شام بارها و بارها با او سخن گفته بود و او را بهترین جایگزین برای "نوفل " و دانا ترین نماینده خود در مکه تشخیص داده بود و حتی این را به دیگر قریشیان گفته بود :
"حضرت محمد بهمراه "ابوطالب " با کاروان قریش به تجارت سوی شام می رفت . . . . کاروان به بصرای شام رسید و راهبی "بحیرا" نام که مردی دانشور و نصرانی بود و پیوسته در صومعه راهبی بوده که همگی علم خویش را از کتابی به میراث می

دیار خویش ببر" (تاریخ طبری صفحه ۸۳۰) .
از آن پس "بحیرا" به نمایندگان خود در مکه و مدینه دستور داد تا حضرت محمد را گرامی بدارند و او را بیاموزانند ! در رابطه با رقابت سختی که بین دو دین توحیدی "یهودی و مسیحی" بود ، مسیحیان سعی داشتند که تا میتوانند در این رقابت برتری خود را حفظ کنند . . . .
پس از بازگشت اول حضرت محمد از شام ، و سفارش "بحیرا" ، "ورقه بن نوفل" که یکی از رهبران بزرگ مسیحیت در شبه جزیره عربی بود و خدیجه برادر زاده وی بود ، تلاش کرد تا کاروانداری خدیجه به محمد سپرده شود و خدیجه چنان کرد ، بدینگونه حضرت محمد فرصت بیشتری یافت تا هر از چندی به شام سفر کرده و بیشتر از نزدیک با بحیرا در تماس باشد . . . . .
چون آغاز حرکت پیامبر اسلام ، بدون پشتوانه مالی میسر نبود و حضرت محمد امانت داری و صداقت خود را به خدیجه ثابت کرده بود ، در پی پیشنهاد عموی خدیجه ، حضرت محمد ۲۵ ساله با خدیجه ۴۰ ساله ازدواج نمود .
حضرت محمد وقتی اولین پیام خود را بر خدیجه خواند ، خدیجه متعجب شد .
خدیجه خطاب به حضرت محمد : کجا بودی که فرستادگان خویش را به جستجوی تو روانه کردم و سوی مکه آمدند و بازگشتند ؟
پیامبر اسلام گفت : به شاعری یا جنون افتاده ام خدیجه گفت : ترا بخدا می سپارم که خدا با تو چنین نمی کند ! (تاریخ طبری صفحه ۸۴۹)
حضرت محمد در همین هنگام به خدیجه می گوید که به پیامبری مبعوث شده است ، و سوره یا ایهاالمدثر را برایش می خواند ، خدیجه که بیش از ۵۵ سال دارد شگفت زده میشود و دست حضرت محمد را گرفته نزد عموزاده اش "ورقه بن نوفل" می برد .
"ورقه" نیز پیامبری حضرت محمد را برای خدیجه تایید می کند :
"ورقه : بخدائی که جان من بفرمان اوست تو پیامبر این امتی . . . . ترا تکذیب کنند و آزار کنند و ازدیار خویش بیرون کنند و با تو جنگ کنند و اگر من زنده باشم خدا را یاری می کنم" (تاریخ طبری صفحه ۸۵۰)
پس از اینکه "ورقه" ، پیامبر اسلام را تایید می کند ، و ضمنا خطرهای آینده را به او یادآوری می کند ، خدیجه متمولترین زن مکه اولین کسی است که از شوهرش حمایت می کند ! از جمله رهبران مسیحی دیگر که از حضرت محمد حمایت کرده و برایش تبلیغ نمودند "عمروبن نفیل" بود .
اما در رابطه با شخصیت و موقعیت و توانائی پیامبر اسلام برای امر پیامبری ، بایستی دانست که او از هر حیث دارای امکان برخورداری از این موهبت بود :
★– از نظر قبیله ای ، از قریش بود که برترین قبیله تازیان بود ، زیرا که اداره کعبه در اختیار آنان بود .
★– از نظر خانواده گی ، نیاکانش تماما از پرده داران و کلیدداران بتخانه کعبه بوده اند .
★– از نظر مالی ، در پی ازدواج با خدیجه ، یکی از بزرگترین ثروتمندان دوران خویش می باشد .
★– از نظر ذکاوت و کیاست ، نسبت به تمامی افراد قبیله اش جوانتر و انقلابی تر فکر می کند .
★– از نظر شخصیت و تیپ ، مردی است خوش اندام و خوش سخن و مردم دار .
باری در پی حمایتها و آموزشها و تحقیقات نقش اصلی و سری کار بعهده "سلمان پارسی" بوده است .
و بهمین خاطر است که سروده های حضرت محمد به سبک پارسی آغاز میشود و علیرغم آنچه در تاریخ گفته شده است در رابطه با کلامهای حضرت محمد توسط علمای دسته اول ، که کار حضرت محمد شاعری نبوده است ! ما در صفحات پیشین دیدیم که در پی اولین گویش حضرت محمد برای خدیجه ، خود حضرت محمد می گوید که شاعر شده است و یا مجنون !
نکته دیگر اینکه در جاهلیت عرب که همان هنگامه شکوفائی ادبی و شاعری عرب بوده است ، مردمان را باور چنان بوده است که هر شاعری را شیطانی است که آن شیطان به او شعر می گوید ! اما در گویش محمد ، آورنده سروده جبرائیل خوانده میشود که واژه ای است عبری یعنی فرستاده خدا ، و این پرسش مهم پیش می آید که چگونه است که خدا فرستاده ای دارد برای فرستاده اش ! یعنی پیامبری برای پیامبرش ؟!
اما برای روشن شدن اذهان و بیان اینکه برخی شک وشبهه ، از اذهان بیرون بیاید ، به یک آیه قرآن اشاره می کنیم که در پی شایعات فراوان مردم قرائت شده بود که مفهوم آن این بود :
"بدرستی میدانیم که میگویند ، بشری حضرت محمد را آموزش میدهد ! که زبانش پارسی (عجمی) است"
"ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر ، لسان الذی یلحدون الیه اعجمی" (سوره ۱۶ آیه ۱۰۳)
سخنی است از حضرت محمد که بارها بچشم و گوش همه آمده است :
"اگر آنچه سلمان (روزبهان پارسی) میداند ابوذر میدانست ، کافر میشد !"
این سخن پس از قرنها میتواند همچنان معتبر باشد ، زیرا ابروزها و دیروزها ، مؤمنان و باورمندان بسیاری بوده اند که بر اساس کم بودن وسعت فکری شان ، نمیتوانستند اسرار مگو را بشنوند و چه ابوذرهائی که جان و مالشان را برای فکری میدهند و رهبران بهره های خود را می برند !؟ و این سخن پیامبر اسلام در رابطه با فهم "سلمان" و : ابوذر" میتواند گواه همیشه تاریخ و بهترین سند کلی سخنان ما باشد برای کسانیکه توانائی شنیدن حق را ندارند .
بدرستی پیدا نیست که از چه هنگامه ای "روزبهان پارسی" را "سلمان" خوانده اند ، اما آنچه از این نام پیداست ، اینکه "سلمان" که با "مسلمان" فرق چندانی ندارد ! بار بزرگی از نظر معنی دارد ! و "اسلام و مسلمان و سلمان" هر سه از یک خانواده اند ! و بی جهت نیست که تا حرکت حضرت محمد پا میگیرد و قدری توان پیدا میکند ، اولین کاری که انجام میدهد خریدن سلمان (روزبهان پارسی) است از صاحب او ! با بهائی نجومی و غیر قابل تصور !؟
"سلمان از بردگی ببهای سیصد و شصت نهال نخل و چهل اوقیه طلا باز خریده شد و برای پرداخت این فدیه همکیشان جدیدش با یکدیگر شرکت کردند"
و اینگونه است که سروده های حضرت محمد با آن زیبائی جاودانه شروع میشود که هیچ شباهتی نه به قصیده دارد و نه غزل است و نه رباعی و نه . . . . !؟
آنچنان کلمات زیبا و شگفت انگیز است و با کلماتی کوتاه معانی بزرگ و بسیاری مفهوم میشود که بسیاری از شخصیتهای بزرگ قریش فقط با شنیدن کلام حضرت محمد ، اسلام می آورند و سخن حضرت محمد میشود معجزه پیامبری او !! و علت اصلی اینکه [illegible]

PDF VERSION BY http://www.MyOwnFlag.org

بدین سان چون کلام پیامبر اسلام با آنچه در جاهلی مرسوم بود متفاوت بود ، معجزه تلقی شد .
"حضرت محمد کتابش را به نامی خواند مخالف نامهائی که عرب بر سخنان خود می نهاد . . . تمام کتابش را "قرآن" نامید چنانکه عرب مجموع کتاب خود را "دیوان" میخواند و قسمتی از آنرا "سوره" نامید چنانکه تازیان"قصیده" می گفتند و بخشی از آنرا "آیه" خواند بجای "بیت" و آخرش را فاصله داد مانند "قافیه" . "(الاتقان صفحه ۱۸۰)

اولین جبرئیل که بود؟

بی شک در پی بررسی و مطالعات دقیق تاریخ و بر اساس سخن خود قرآن(سوره ۱۶ آیه ۱۰۳) که در صفحات قبل آمد ، اولین کسی که سرودن به سبک پارسی اما بزبان عربی را به حضرت محمد آموخت ، "روزبهان پارسی" بود که بعدا نام "سلمان" را بخود گرفت در هنگامه جاهلیت ، رسم بر آن بود که افراد مؤمن و معتقد و آنانکه ضمیری پاك داشتند ، بمدت یکماه در سال ، در غار حرا بست می نشستند ! و در این هنگامه بسیاری از بردگان و تهیدستان هم در کنار متمولین و ثروتمندان در غار دیده میشدند ، و بی شک در همین هنگامه های یکماه در سال بوده است که "روزبهان" سرودن به سبک پارسی را به پیامبر اسلام آموخته است :
"پیامبر هر سال یکماه در حرا به عبادت می نشست و این جزو رسوم قریش بود که در جاهلیت داشتند و در آن ماه که در حرا بود هر کس از مستمندان و بردگان پیش وی می رفت ، به او طعام میداد و چون ماه به سر میرسید ، سوی کعبه می رفت و پس از طواف کعبه(که در آن زمان بتخانه بود) به خانه باز می گشت . "(تاریخ طبری صفحه ۸۴۸)
در همین شب زنده داریهای حرا ، سلمان ، دانشهای بسیاری را به حضرت محمد منتقل میکرده است . بدین رو در تاریخ اسلام و قرآن نشانه های بارزی از اندیشه های پارسی "سلمان" بچشم میخورد ، از جمله تائید دین مزدائی پارسی در قرآن ، و هر چند ادیان پارسی و مزدائی ، دین ابراهیمی نبوده است و از تفکرات سامی و تازی بدور بوده است ، اما با تائید دین پارسی در قرآن ، اولا از قتل عام بیش از حد پارسیان جلو گیری شد ، ثانیا آئین پارسی توانست زنده بماند و آئین ستاره پرستی نیز در کنار ادیان : "اسلام ، مسیحی ، یهودی و زردشتی" تائید شده قرآن است .
"ان اللذین آمنو والذین هادوا ، والصائبین و النصاری والمجوس . . . . . "
آنان که ایمان آوردند و کسانیکه به یهود گرویدند و صائبین و مسیحیان و زردشتیان . . . . . "
و بارها پیامبر اسلام گفته بود که "سلمان" از خانواده ما و از ماست ، یعنی همیشه حساب او را از دیگران جدا میکرد و قدر و منزلتی خاص برایش قائل بود چنانچه خلفا نیز همواره وی را مورد مشورت قرار میدادند ، اما در پی هجوم بی رحمانه تازیان به ایران "سلمان" از قدرت سیاسی اسلام کناره گیری کرده و در تیسفون و مدائن منزوی شد ، و حرکت انقلابی تشیع علوی را در برابر اسلام اموی سازمان داد . . . . قبلا در نوشته های دیگر ، از تاثیرات عمیق آئین پارسی در اسلام سخن گفته ایم . . . . و در جاهائی در قرآن نیز بوضوح میبینیم که آموزش یافتن پیامبر اسلام توسط دیگران بر سر زبانها بوده و حتی در خود قرآن آمده است :
ولیقولوا درست (آیه ۱۰۵ سوره انعام) میگویند که اینها را درس خوانده ای .

کعبه قبل از اسلام بتخانه اعراب بود

بخوبی میدانیم که کعبه ، جایگاه بتهای اعراب بود و هنگامیکه اعراب طواف کعبه میکردند برای شفاعت جوئی از بتها بود .
"نخستین کسی که در آن خانه(کعبه) بتها را نهاد ، "عمروبن لحی" بود . . . پس از آنکه سرور قوم خود شد به شهر بلقا . . . رفت و مردمی را دید که بتها را می پرستیدند . . . . . . بتی از بتهای ایشان را خواست ، به او "هبل" را دادند ، به مکه آورد و در کعبه جای داد و با "اساف" و "نائله" به شکل زن و شوهر بودند و مردم را به ستایش و نیایش آنها دعوت کرد . "(توضیح الملل صفحه ۳۷۵)
کعبه بتخانه اکثر اعراب شبه جزیره بود که هر قومی بتی در داخل و یا در بیرون آن برای پرستش نهاده بود :
("لات" را قبیله ثقیف که در طایف ساکن بودند پرستش میکردند و "عزی" را قریش و "منات" را قبیله اوس و خزرج و غسان . . . . . و "هبل" که اعظم بتان بود و در ظهر کعبه جای آنرا مقرر داشتند) (توضیح الملل صفحه ۳۸۶)
یادآوری دو نکته ضروریست ، اول اینکه "هبل" چون بزرگترین بت کعبه بود بر تمامی بتهای دیگر از نظر هیکل و تاریخ ، تقدم داشت ، بنام "الله" نیز خوانده میشد ، و از سوئی پدر حضرت محمد که پرده دار کعبه بود نامش "عبدالله" بود یعنی (برده خدا) که الله مساوی است با اله(یعنی خدا) که حرف تعریف الف و لام میگرد و مشخص میشود (الله) . و بروایتی میتوان گفت که "عبدالله" پدر حضرت محمد جانش را مدیون "هبل" بت بزرگ بوده است زیرا که در هنگامه جاهلیت که تازیان در وحشی گری غوطه ور بودند هر از چندی حیوانی را به پای بتان قربانی میکردند و گاهگاهی فرزندان خویش را !؟
"عبدالمطلب (پدر بزرگ حضرت محمد) نذر کرد که اگر ده پسر آرد یکی از آنان را سر ببرد (!!) و چون ده پسر آورد میانشان قرعه زد که کدام را سر ببرد و قرعه بنام "عبدالله" (پدر حضرت محمد) در آمد . . . . . دست عبدالله را بگرفت و سوی "اساف" و "نائله" رفت که او را سر ببرد و این دو بت قریش بود ، که قربانیان خود را نزد آن سر می بریدند و قریشیان از جایگاههای خود برخاستند و گفتند : ای "عبدالمطلب" چه خواهی کرد ؟ گفت : او را سر می برم ! قریشیان و فرزندان "عبدالمطلب" گفتند : بخدا نباید او را سر ببری . . . . . پس ده شتر قریشیان دادند تا بجای "عبدالله" سر بریده شود "(تاریخ طبری صفحه ۷۹۶)
واقعا جای تفکر است !!؟ که حتی پدر پیامبر اسلام هم از قربانیان نجات یافته بتهای قریش باشد ؟!

آغـــــاز قـــــربـــانـــی

میدانیم که مسئله قربانی از هنگامه "ابراهیم" و "اسماعیل" شهرت گرفته ، که : "ابراهیم" خواست فرزندش ، "اسماعیل" را چون گوسپندی سر ببرد ! و کارد نبرید ! و از آن پس قربانی کردن حیوان به جای انسان رسم شد ! هر چند قرنها پس از "ابراهیم" نیز فرزندان جاهل و بت پرست او تا قبل از آخرین پیامبر تازی ، باز در راه سر بریدن فرزندان خود و زنده بگور نمودن دختران خود بوده

متمدن باقی مانده است ! که هر سال میلیونها گوسپند را سر می برند بنام قربانی و گوشتها در صحرای خشک عربستان بوی گند می گیرد و در گوشه و کنار جهان انسانها برای مثقالی از آن خروارها گوشت جان میدهند ! و حاجیان ما غافل از آنکه بتخانه تازیان جاهلی را طواف میکنند و قربانی هائی که خداوند از آنها بیزار است .
اما بد نیست تا در اینجا مسئله قربانی و ساختن کعبه را خوب شرح دهم .
دیدیم که در جاهلیت عرب و درست تا زمان خود حضرت محمد و پدرش چقدر تازیان مکه وحشی و سنگدل بوده اند که فرزندان برنا و رشید خود را در پای بتان سر می بریده اند ، چون گوسپندی ! و حتی دیدیم که پدر حضرت محمد ، "عبدالله" نیز تا پای مرگ رفت ! و این سنت از هنگامه توحش بشر وجود داشته است که برای سیر کردن شکم و یا رضایت بتها و خدایان ، تازیان ، فرزندان خود را قربانی می نموده اند که نمونه دیگرش قربانی کردن "اسماعیل" است توسط "ابراهیم" ! زیرا که "ابراهیم" زنی داشته بنام "سارا" ، از او دارای فرزند نمیشود ! با کنیز خود که "هاجر" نام داشته و سیاه پوست بوده همخوابه میشود و "اسماعیل" بدنیا می آید ، در همان زمان "سارا" هم باردار شده و "اسحاق" را میزاید !
"ابراهیم" به پاس لطف و عنایتی که خداوند به او کرده و دو پسر داده است ، بر آن میشود تا فرزند کنیز زاده را که "اسماعیل" نام دارد و جد بزرگ تازیان است را چون گوسپند سر ببرد ! بویژه اینکه "سارا" نمی خواهد که فرزند کنیزی آنهم سیاه در کنار فرزندش رشد کند ("اسحاق" جد بزرگ یهودیان است) ! در پی خواهش و تمنای "هاجر" ، "ابراهیم" از سر بریدن "اسماعیل منصرف میشود ولی چنانچه در منابع دینی آمده است : گویا هنگام سر بریدن "اسماعیل" کارد نبریده است و بعد "ابراهیم" گوسپندی را به جای فرزندش سر بریده و بر آن میشود تا "هاجر" و "اسماعیل" را از سرزمین خود دور کرده و به مکه کنونی ببرد و در آنجا آنها را رها کند تا در صحرا هر دو با هم جان بدهند ! از قضا "هاجر" آبی می یابد و زندگی و آبادی در صحرای شبه جزیره می آفرینند !
و از آن پس آنجا مکانی میشود پر اهمیت از نظر جهانگردی و تجارت ، و کم کم کعبه ای (بتخانه ای) در آنجا بنا میشود و فرزندان "اسماعیل" (تازیان) پدید می آیند و گفتنی است که فرزندان "اسحاق" ، کلیمیان هستند و جنگهای تاریخی که بین این دو بوده است بویژه قتل عامهای فراوان کلیمی در غزوات پیامبر اسلام ، آدمی را بفکر فرو می برد ، که فرزندان "اسماعیل" و "اسحاق" هر از چندی هر یک بر اساس آن کینه اولیه "ابراهیم" و "سارا" و "هاجر" بجان هم افتاده ومی افتند .

نیاکان پیامبر اسلام کلید داران بتخانه

نیای پنجم پیامبر اسلام ، "قصی" فرزند "کلاب" شخصیتی زیرک و با هوش است که گویا پیامبر اسلام ، ذکاوت و زیرکی را از وی به ارث برده است ! "قصی بن کلاب" با شیوه ای ماهرانه و با کودتائی که خیلی ارزان برایش تمام میشود ، رهبری قریش و سرپرستی کعبه را بعهده میگیرد .
چنانچه ابن هشام و طبری نوشته اند ، نام "قصی" ، "زید" بود و چون از کودکی بی سرپرست بود نزد مردی بنام "ربیعه" بزرگ شد و "قصی" نام گرفت . گفتنی است که نیاکان پیامبر اسلام اکثرا بی سرپرست بوده اند چون خود ش ، و در دامان پدر و مادرشان بزرگ نشده اند .
فرزند "قصی" نیز که "عبد مناف" بود چون فرزندان خودش : "هاشم ، عبدالمطلب ، عبدالله و محمد" پیامبر اسلام همگی در دامان دیگران رشد یافته بودند و از محیط خانواده و دامان پدر و مادر دور بودند .

نیای پیامبر کعبه را بمشکی شراب خریده بود!!

و اما ، "قصی" نیای پنجم پیامبر اسلام چگونه سرپرستی کعبه را بعهده گرفت ؟
قصی" که نزد شخصی بنام "ربیعه" در سرزمین قضاعه ، بزرگ شده بود در نوجوانی برای حج عازم مکه شد ، در مکه با دختر "شیخ خزاعی" که کلید دار کعبه بود همخوابه شد و با وی ازدواج کرده و از او چهار فرزند آورد ، وی فرزندانش را بنام خود ، کعبه و دو عدد از بتهای کعبه لقب داد : عبدالدار (بنده کعبه)
عبد مناف (بنده بت زیبای قریش مناف) وی نیای چهارم پیامبر اسلام است .
عبد العزی (بنده بت عزی) در باره این بت که نامش در قرآن آمده است در هنگامه تشریح آیات غرانیق بیشتر سخن خواهیم گفت .
عبد قصی (بنده قصی که نام خود نیای پنجم پیامبر اسلام بود)
"شیخ خزاعی" در هنگام مرگ کلید داری کعبه را به دخترش که زن "قصی" بود واگذار کرد و شخصی از قبیله خود بنام "ابو غبشان" را بعنوان یاور دخترش که در گشودن و بستن بتخانه کعبه او را کمک کند ، انتخاب کرد و کلیدها بدست "ابوغبشان" بود اما از نظر سمبولیک "حبی" دختر "شیخ خزاعی" و همسر "قصی "متولی کعبه بود .
"قصی" شبی در بزمی "ابوغبشان" را مست نموده و چنانچه طبری و ابن هشام نوشته اند ، کلیدهای کعبه را به یک مشک شراب و یک عود ، از وی خریداری نمود و از پسین آن شب خزاعیان را از مکه بیرون کرده و قبیله خودش ، قریش را وارد کعبه کرد و با تحولی عمیق در امور کعبه منبع درآمد بزرگی برای خود بوجود آورده و قبیله قریش را زیر لوای خود متحد نموده و شاه قریشیان شد !
"قصی" . . . . . با مردان قریش "بنی کنانه" سخن کرد که "خزاعه" و "بنی بکر" را از مکه بیرون کنند و چون سخن وی را پذیرفتند و پیمان نهادند به برادر مادری خود که در دیار "قضاعه" بود ، نوشت و از او کمک خواست و "رزاح" مردم "قضاعه" را (که در فاصله دوری از مکه زندگی میکردند) به یاری برادر خویش خواند و آنها نیز دعوت وی را اجابت کردند . . . . . "قصی" عهده دار امور خانه مکه شد و قوم خویش را از همه جا به مکه فراهم آورد و فرمانروای قوم شد و . . . . . شاهی بدست آورد و قومش اطاعت وی کردند و پرده داری و سقایت و رفادت و ندوه و لوا از او بود و همه شرف مکه نصیب وی شد . " (تاریخ الکبیر صفحات ۸۰۹ – ۸۱۰)
و جالب اینست که پیامبر اسلام پس از چهار نسل بر آن میشود تا با شیوه ای جدید ، چون نیای پنجم خود عمل کرده و زعامت و رهبری قوم خویش را بدست گیرد . زیرا که در پی "قصی" فرزندان وی عهده دار کار پدر شدند ، اما ، جاه طلبی و قدرت طلبی آنها موجب بروز جنگهای فراوانی بین خودشان میشد و حتی جنگهای تازیان با خود ، بعد از اسلام و درگیریهای قومی ، همه نشات یافته از جاه طلبیهای نیاکان آنان است ، زیرا "بنی هاشم" که حضرت محمد از آنان است و "بنی امیه" که "ابو سفیان" و "معاویه" و
[illegible]

برای وجود بتها طواف میکردند اما امروز پس ازاسلام میلیونها مسلمان از سراسر دنیا برای طواف کعبه بنام "الله" میلیاردها دلار به صندوق عربستان سعودی میریزند و در روزگاران قدیم نیز چون امروز، کعبه بتخانه ای بوده که درآمد هنگفتی را برای متولیان آن می آورده است .

حج میتوانست کنگره پیام وحدت مسلمین باشد

بی شک چون پیامبر اسلام از ذکاوت خاصی برخوردار بود اکثر قوانین و برنامه هائی را که پیاده کرد ، هدف تشکیلاتی ، سیاسی و سازماندهی داشت اما متاسفانه در طول تاریخ بانحراف کشیده شد .
همین مسئله حج ، امروزه میتوانست به یک کنگره سالانه مسلمانان جهان تبدیل شود ، که از این طریق بتوانند یک همبستگی جهانی اسلامی پدید بیاورند و بر دنیا حاکم شوند اما هیهات که حج امروز چیزی کمتر از یک سفر بی مورد و . . . . . نیست و حتی نماز جمعه میتوانست بهترین تریبون تشکیلاتی حزبی مسلمین باشد ، همچنانکه تمامی احزاب هر چند روز یکبار تشکیل جلسه داخلی داده و در سال یکبار طی برگزاری کنگره ای ((که هدف حضرت محمد ازحج کنگره جهانی بوده است)) نیروهای خود را سازمان میدهند .

احکامی از جاهلیت تازیان که پیامبر اسلام پذیرفت و تا به امروز باقی مانده است

درد دیگر جوامع اسلامی اینست که حضرت محمد در هنگامه انقلاب خود بناچار میبایست بعضی از سنتها و احکام موجود در جامعه را بپذیرد تا ریش سفیدها بتوانند آئین جدید او را بپذیرند و ناگهان با احکامی کاملا جدید و بیگانه با سنتهای دیرین خود برخورد نکنند :
و اما سنتهای جاهلی تازیان که توسط حضرت محمد پذیرفته شد :
۱- طواف بدور بتخانه کعبه ، هر چند پس از اسلام بتها را بدور ریختند ! ولی اساسا مکان برای جای دادن بتها بود ! و در ابتدا محمد بیت المقدس را بعنوان قبله انتخاب نموده بود اما پس از درگیری شدیدش با یهودیان و نزدیکی بیشتر با قوم خودش کعبه را جایگزین بیت المقدس کرد .
۲- مراسم و مناسک حج ، تماما اقتباس از جاهلیت عرب است ، و در هنگامه ایکه کعبه مکان بتها بود ، تازیان از هر سو بسوی مکه می آمدند برای ادای حج و نیز حج عمره هم از سنتهای جاهلی عرب بود ۳- رسم سه طلاقه کردن زن نیز از رسومات جاهلی تازیان بود .
۴- ماههای محرم و صفر ، ماههای حرام بود که در آن جنگ و ستیز نمیکردند .
۶- نماز به مرده خواندن .
۷- کفن پوشی مردگان .
۸- غسل مرده . ۹- غسل جنابت .
۱۰- دست دزدان و راهزنان را نیز ملوك حیره و یمن می بریدند !
۱۱- دار زدن نیز از سنتهای جاهلی تازیان بود . (نقل به اختصار از توضیح الملل از صفحه ۴۰۷ تا ۴۱۶)

گفتار یاران پیامبر اسلام که آیات قرآنی شد

هر چند سلمان پارسی ، اول کسی بود که شیوه سرودن مدرن را برای آفرینش کتابی که بیست سال پس از پیامبر ، قرآن نام گرفت ، به ارمغان آورد ! اما آیات بسیاری از قرآن ، گفتار و سخنان یاران پیامبر اسلام است که بعنوان آیات قرآنی در کتاب آمده است : چون "عمر" ، "امام علی" و "حمزه" که از شخصیتهای متفکر ، جنگاور و برجسته تازی بشمار میرفتند .
جلال الدین عبدالرحمن سیوطی در الاتقان فی علوم القرآن می نویسد :
"رسول الله فرمود : خداوند حق را بر دل و زبان "عمر" قرار داد . . . . . "عمر" فکری به نظرش می رسید ، پس قرآن بهمان نحو نازل میشد . . . . "عمر" گفت : در سه چیز با خدای خود موافقت کردم :
اول - گفتم : یا رسول الله خوب است از مقام ابراهیم (کعبه) نمازگاه برگیریم .
پس این آیه نازل شد : "واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی" .
دوم - گفتم ای رسول خدا بر زنان تو نیکوکار و بدکار وارد می شوند اگر دستور دهی حجاب برگیرند پس آیه حجاب فرود آمد : "یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساءالمؤمنین یدنین علیهن من جلا بیتهن" . (احزاب آیه ۵۹)
سوم - زنان پیامبر بهم حسادت ورزیدند به آنها گفتم : چه بسا اگر خداوند شما را طلاق دهد ، بجای آن همسرانی بهتر از شما قسمت او گرداند ، که این درست آیه : "عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن" (صفحه ۱۳۱)
و نیز آیه : "فتبارك الله احسن الخالقین" هم از گفتار "عمر" بوده که آیه قرآن شده است (صفحه ۱۳۱) همچنین آیه ۹۸ از سوره بقره از "عمر" می باشد و در بحثی که با یک یهودی داشت بزبان آورد : آیه : "سبحانک هذا بهتان عظیم" (نور آیه ۱۶) نیز گفته اند که این آیه برای اولین بار از زبان "سعدبن معاذ" وقتی که اتهام خیانت به "عایشه" نسبت داده شده بود ، شنیده شد ، والبته اصل این آیه به "زید" و "ابو ایوب" هم نسبت داده شده است . و نیز آیه : "و یتخذ منکم شهداء" (آل عمران آیه ۱۴۰) بزبان یکی از زنان مسلمان آمده است ، پس از اینکه اخبار جنگ احد را شنید و با خبر شد که پیامبر اسلام زنده است آنرا خوانده است . و نیز سیوطی در باره آیه مشهور : "ما محمد الا رسول" (آل عمران آیه ۱۴۴) می نویسد که : "مصعب" روز احد علم اسلام بدست داشت ، پس دست راستش قطع شد ، علم را به دست چپش گرفت در حالیکه می گفت "ما محمد الا رسول . . . . ." سپس دست چپش قطع شد و علم را با زبانش به سینه گرفت و سخنش را تکرار میکرد ، تا کشته شد ، پس علم بر زمین افتاد و . . . . . این آیه هنوز نازل نشده بود تا اینکه پس از این واقعه جزو آیات قرآنی قرار گرفت .

چگونه کتاب پیامبر اسلام گردآوری و قرآن نام گرفت

وی چنانچه در صحیح بخاری آمده است : "ابوبکر هنگام جنگ یمانه "زید بن ثابت" ، یکی از منشیان "حضرت محمد" را فرا خواند "عمر" هم حضور داشت و گفت : در جنگها ، کشتار کسانیکه قرآن را حفظ بوده اند شدت یافته و من بیم آنرا دارم که این کشتار ادامه پیدا کند ، در نتیجه قسمت زیادی از قرآن از بین برود . بنظر من تو به جمع کردن قرآن اقدام کن . "زید" به "عمر" میگوید : چگونه من کاری کنم که خود پیامبر نکرده است ؟"

در تاریخ آمده است ، که پنج نفر در میان یاران پیامبر اسلام بودند که در پی حفظ آیات و سروده های پیامبر اسلام ، آنان را بر روی پوستهائی می نوشتند .

این پنج نفر عبارتند از :

۱- امام علی
۲- زید بن ثابت
۳- ابی بن کعب
۴- معاذ بن جبل
۵- عبدالله بن مسعود

باری ، "زید بن ثابت" در هنگامه "ابوبکر" برای گرد آوری قرآن قانع نمیشود و برای دریافت قرائت صحیح آن ، جویای کسی میشوند که آنرا حفظ کرده بود ، به "عمر" خبر می دهند که آن شخص در جنگ یمانه کشته شده است ! از آن پس "عمر" بر آن میشود که حتما قرآن را گردآوری کند . (المصاحف)

اما اولین کسی که پس از مرگ پیامبر اسلام بفکر گرد آوری قرآن می افتد ، شخص امام علی است .

"در هنگامه بیعت با "ابوبکر" امام علی در خانه اش نشست ، پس به "ابوبکر" گفته شد که : او بیعت با تو را کراهت داشت . پس "ابوبکر" در پی او فرستاد و گفت : آیا بیعت مرا کراهت داشتی ؟ گفت : نه به خدا . گفت : پس چه باعث شد که از ما کناره گرفتی ؟ امام علی گفت : دیدم ممکن است در کتاب خدا افزوده شود ، پس با خود گفتم که ردایم را جز برای نماز نپوشم تا اینکه آنرا گرد آورم . " (الاتقان صفحه ۲۰۳)

چنانچه امام علی اشاره می کند و بیم افزودن به قرآن را داشته ، در صفحات بعدی خواهیم دید که چگونه خلفا بویژه "عثمان" سعی می کند کتابی را بعنوان قرآن به ثبت برساند که با آنچه دیگر منشیان و یاران پیامبر اسلام گرد آورده اند کاملا متفاوت بوده است ، این مسئله و گشودن اسرار مگو در باره قرآن ، شاید که خیلی ها را به هیجان بیاورد : اما من از خواننده عزیز که سالیان سال با عشق و ایمان و علاقه و قداستی خاص بقرآن نگریسته است میخواهم که حق شنو و حق پذیر باشند و از شنیدن و یا خواندن حقایق تاریخی ، کینه و تعصبی بهخود راه ندهد .

من در پی مطالعه هزاران صفحه از معتبرترین کتب اسلامی ، این مختصر کلام را برای روشن شدن مسائل تاریخی در آورده ام و چه خوب است که همه ما آستین بالا زده و به مطالعه و پژوهش بپردازیم و یا اگر قادر به مطالعه نیستیم ، از تجربیات و مطالعات و پژوهشهای دیگران بهره ببریم و این بی شک ایمانهای پاک را از صافی می گذراند و به آدمی تزکیه نفس میدهد تا انسان دریابد که مطلق و کامل و تمام در هستی فقط خداوند و ایزد بزرگ و اهورا مزداست !

سی سال پس از هجرت و چهل و سه سال پس از اولین آیه ، قرآن گرد آوری میشود

چون سه خلیفه اول با امام علی مسئله رقابتی داشتند و نیز در آیات بسیاری از امام علی بخوبی یاد شده بود که خوشایند آنان (خلفا) نبود ، تا سال سی ام هجری هرگز با همه امیدی که "ابوبکر" و "عمر" بسته بودند ، کتابی به دلخواه آنان گردآوری و عرضه نشد ، زیرا که با حضور امام علی و دیگر نزدیکان به زمان پیامبر اسلام نمی توانستند کتابی را که امام علی با آن موافق نیست را به ثبت برسانند !

اما در زمان "عثمان" که تقریبا یک نسل از هنگامه پیامبر اسلام گذشته بود و "عثمان" بدعتهای فراوانی را در ضدیت با مرحله اولیه اسلام پدید آورده بود ، برای توجیه بد کرداریهای خود ناچار شد تا قرآن را آنگونه که میخواهد ثبت کند بویژه که اختلافات هر روز شدت می یافت و بر اثر همین اختلافات "عثمان" بقتل رسید :

"در عهد عثمان (سال سی ام هجری) اختلافات شدیدی در باره قرائت (قرآن) پدید آمد بطوریکه شاگردان و معلمان به نزاع و خونریزی پرداختند . این خبر به گوش عثمان رسید . وی گفت در زمان من قرآن را تکذیب می کنید و در آن لحن می نمائید ؟ ای اصحاب محمد جمع شوید و برای مردم امامی (یعنی همان قرآن را) بنویسید . پس جمع شدند و این کار را کردند (الاتقان صفحه ۲۰۷)

"عثمان" کتابی را که در خانه "ابوبکر" و بگفته ای واضح تر در بیت دخترش بود ، بیرون آورده و دستور داد تا بر اساس آن و فقط به لهجه قریش ، قرآن را تنظیم کنند . زیرا که مثل امروز ، آنروز هم تازبان هر شهر و قبیله ای ، لهجه ای خاص داشتند و کتاب اسلام را هر قبیله ای با لهجه خود میخواند و این ازدیاد لهجه موجب بروز اختلاف فاحشی در معنی کلمات میشد ! لذا "عثمان" وقتی کتاب اسلام را به سبک و حالت امروزی قرآن ، تائید نمود ، از آن پنج رونوشت برداشته و به گوشه و کنار جهان اسلام فرستاده و دستور داد که دیگر کتابها را بسوزانند و از آن پس تا به امروز همان تنظیم و انتخاب لهجه عثمان باقی مانده است .

چنانچه قبلا در کتاب "اجتهاد نو پردازی در اندیشه" نوشته ام ، امام علی در روز تثبیت قرآن عثمان ، قرآنش را بر شتری بار کرده و به میدان آمد ، اما "عثمان" سریعا دستور داد که امام علی و کتابش بخانه اش برگردند و امام علی را تهدید کرد که اگر برنگردد وی را خواهد کشت زیرا که جنگ بر سر قرآن ، اختلاف بوجود می آورد و اختلاف بر سر کتاب ، دین را از بین می برد ، و امام علی بخانه برگشت .

قرآن امام علی چه فرقی با قرآن امروزی دارد ؟!

چنانچه تمامی مفسران و مورخین آگاه نوشته اند ، قران امام علی ، اولا بترتیب سرودن هر آیه ثبت شده بود ، دوما اینکه ناسخ و منسوخهای آنرا نیز در برداشت و ثالثا اینکه آیاتی که در تائید امامت او (امام علی) سروده شده بود ، در آن بر جای بود و چنانچه سیوطی در قرن هفتم نوشته است ، امام علی پس از اینکه نتوانست کتاب خود (قرآن) را تثبیت کند آنرا به ورثه خود داد و دست

اوج خود رسیده است ! و امام علی هم بمجرد اینکه قدرت را بدست میگیرد ، با سیل ناراضیان و کارگزاران مقتدری که توسط عثمان تثبیت شده اند ، چون معاویه و عایشه همسر پیامبر اسلام روبرو میشود ، جنگ صفین با معاویه – جنگ جمل با عایشه و طلحه و زبیر – جنگ نهروان با خوارج و امام پس از حدود پنج سال حکومت پر آشوب ، توسط ابن ملجم مرادی بقتل میرسد ! پس هیچ فرصتی به او دست نمیدهد تا بتواند برای کتاب و تغییر قرآن اقدامی بکند ! اما در مراحل مختلفی ، نظریات خود را در باره قرآن بیان میدارد که هم در نهج البلاغه هست و هم کلینی در اصول کافی آنرا نقل کرده و شیخ صدوق که از علمای بزرگ اسلام و شیعی مذهب میباشد ، از فرزندان امام علی نقل به تحریف قرآن کرده است .

خوب توجه شود ! دیگر بار تاکید میکنم تا خواننده عزیز بداند که من ملحد و کافر و بی دین و . . . . . نیستم که چنین حرفهائی را می نویسم ! بلکه بزرگترین شخصیتهای اسلامی و شیعی که مورد تائید همه هستند و خوشبختانه آنها هرگز مهر الحاد و کفر نخورده اند ، این مسائل را نقل میکنند . چون :

★ امام علی – پیشوای بزرگ اسلام و تشیع .
★ شیخ کلینی – از علمای بزرگ شیعی در قرن دوم و رابط با دستیار امام مهدی .
★ شیخ صدوق – از علمای معتبر شیعه .
★ سیوطی – بزرگترین مفسر و تاریخ نویس اسلامی .
★ بخاری – کسی که بزرگترین سندهای تاریخ اسلام را نقل نموده است و . . . .

اما امام علی میگوید : "هر گاه چنانچه شایسته و سزاوار است (قرآن) تلاوت شود و نه رایج تر از قرآن وقتی که مواردش تحریف شود . " (اصول کافی)

"قرآن جز برگهائی نوشته که میان دو جلد چرمی نگهداری میشود چیز دیگری نیست ، هیچگاه بسخن نمی آید و ناگزیر کسی باید آنرا تفسیر نماید . "

و همگی میدانیم که در جنگ صفین ، معاویه که داشت از سپاه امام علی شکست میخورد ، دستور داد تا قرآنها را بر سر نیزه کنند تا که قرآن بین آن دو (امام علی و معاویه) حکم کند و الحکم لله را سپاه معاویه شعار داد !

امام علی دستور داد تا همچنانکه سپاهیان معاویه را با شمشیر می زنند و می کشند ، قرآنها را نیز با تیر و شمشیر بزنند و بر زمین اندازند !

وقتی خر مقدسهای سپاه به او اعتراض نمودند ، امام علی پاسخ داد که : من قرآن ناطقم و آنچه می بینید بر سر نیزه هاست چرم است و کاغذ است و مرکب !!

و از همین جاست که خوارج نهروان این سخن امام علی را نمی پذیرند و از او جدا میشوند و با او می جنگند !

و اما شیخ صدوق در خصال خویش بنقل از پیامبر اسلام از تحریف آتی قرآن سخن میگوید : "قرآن روزی خواهد گفت ، پروردگار من ، مرا تحریف . . . . . و پاره پاره کرده اند ! "

کلینی که کتب اصول کافی او از منابع موثق فقها بوده است نیز از امام باقر نقل می کند که : "و از دور افکندن مردم قرآن را اینست که . . . . . تحریف می کنند . "

«قرآن» ، کتاب «پیامبر اسلام» که مورد توجه و قداست بیش از یک میلیارد از ساکنین کره زمین میباشد برای تقریبا تمامی مسلمانان بخاطر گویش فصیح عربی اش قابل فهم و درک نیست . یعنی مسلمانان یا خود معترفند که نخواهند توانست آنرا بفهمند و یا هم تحت تاثیر تبلیغات روحانیون این مسئله به آنها القاء شده است که حتی اگر بزبان خودشان پارسی ، ترکی ، مالزی ، پاکستانی و هندی هم «قرآن» را بخوانند باز از درک و فهم اصیل واژه های عربی آن عاجز خواهند بود .

گفتنی است که حتی افراد بسیاری که به عربی هم صحبت میکنند ، معنای خیلی از واژه های استعمال شده در «قرآن» را نمیفهمند و این نفهمی و عدم درک را نه اینکه نقصی از خود بلکه عظمتی در «قرآن» میدانند که «قرآن» آنچنان بزرگ و خدائی است که کسی آنرا نمیفهمد !

اما علت عدم فهم برخی از آیات اینست که : اولا در «قرآن» واژه های بسیاری از زبانهای غیر عرب چون پارسی ، حبشی ، رمی ، عبری ، سریانی ، یمنی و . . . استفاده شده است .

دوم اینکه زبان عربی استعمال شده در «قرآن» برخوردار از ۳۵ لهجه مختلف قبائل عرب میباشد :

★ لهجه کنانه که کلمات السفها – قبیلا و . . . از آنست .
★ لهجه هذیل که کلمات فرقانا – السائحون و . . . از آنست .
★ لهجه حمیر که کلمات عثر – السقایه – امام – خرجا و . . . از آنست .
★ لهجه جرهم که کلمات جبار – شقاق و . . . از آنست .
★ لهجه مذحج که کلمات اقث – مقیتا – الخرطوم و . . . از آنست .
★ لهجه خثعم که کلمات شططا – صغت و . . . از آنست .
★ لهجه قیس عیلان که کلمات لخاسرون – رجیم و . . . از آنست .
★ لهجه سعدالعشیره که کلمات حفده – کل و . . . از آنست .
★ لهجه غسان که کلمات طفقا – بئیس و . . . از آنست .

و بیش از ۲۵ لهجه دیگر .

قبیله «پیامبر اسلام» قریش ، در منطقه حجاز بوده است که این منطقه لهجه ای جداگانه داشته است مانند پارسی صحبت کردن شهرهای مختلف ایران و یا هر کشور دیگری ، که هر شهری لهجه شیرین و محلی خود را دارد .

«قرآن» هم چون همراه با پیشروی جنبش «پیامبر اسلام» از قبیله قریش و منطقه حجاز فراتر میرفته است و «پیامبر» مشاوران و مریدان تازه ای پیدا میکرده است تحت تاثیر پیروان جدید از سخنان و کلامهای زیبای آنها برمیگرفته و در «آیات قرآن» قرار میداده است .

همچنانکه بخاطر برخوردار بودن از مشاورانی چون : «سلمان» از «ایران» – «بلال» از «حبشه» – «صهیب» از «رم» – «کعب الاخبار» از «یهود» واژه های بسیاری از زبانهای «پارسی» «حبشی» «رمی» و «عبری» در «قرآن» آمده است ، از ۳۵ لهجه مختلف مردم و قبائل عرب آنزمان که در شبه عربی زندگی میکرده اند نیز نشانه های بسیاری در «قرآن» بچشم میخورد که حتی خود «پیامبر اسلام» هم [illegible]

اکثر مورخین اسلامی بر این باورند که زبان «پیامبر اسلام» لکنت داشته و احیانا میگرفته است و از سوئی بعضی از کلمات را هم بخوبی نمیتوانسته ادا کند بر همین اساس علیرغم اینکه منشیانی برای نوشتن «آیات قرآن» داشته است واز سوی دیگر قاریانی هم داشته که «قرآن» را درست و صحیح میخوانده اند .

در زمان «پیامبر اسلام» افرادی بوده اند که :

– «قاری قرآن» بوده اند یعنی «قرآن» را خوب و با لهجه و تلفظ مفهومی میخوانده اند .

– «دبیران قرآن» بوده اند که «آیات قرآنی» را مینوشته اند .

– «حافظین قرآن» بوده اند که «آیات قرآن» را حفظ مینموده اند تا بتوانند آنرا به قبائل و سرزمینهای دیگر منتقل کنند . زیراکه در آنزمان امکانات نوشتن و تکثیر و پخش بسیار دشوار بوده است و در شبه جزیره عربی شیوه پخش پیامها عادتا دهان به دهان بوده است .

در میان یاران «پیامبر اسلام» تنها کسی که از هر سه درجه بالا برخوردار بوده است ، «امام علی» پسر عمو، فرزند خوانده و داماد وی بوده است .

کسیکه از کودکی در خانه اش بزرگ شده و اولین کسی است که به او پیوسته است .

در «قرآن واقعی» که اینک خدا میداند کجا پنهان است و چه زمانی «مسلمانان» به آن دست خواهند یافت ، بارها و بارها از «امام علی» نام برده شده است اما «خلفای اسلام» که در رقابت شدیدی با «امام علی» بودند تلاش نمودند تا ۱۵ سال پس از مرگ «پیامبر اسلام» کتابی را که خودشان و یارانشان تنظیم نموده بودند را بنام «قرآن مسلمانان» تثبیت کنند و هر چند از نظر ریاضی و اعداد آیات و حروف ، نظمی را در آن دخیل داده اند که چند سال پیش یک مصری در این مورد کتاب خاصی نوشته است ، اما تمامی آیاتی که از «امام علی» نام برده شده است را حذف نموده و کلا تنظیم و ترتیب هیچیک از دبیران ویژه «پیامبر اسلام» ، چون «علی بن ابی طالب» و «زیدبن ثابت» را رعایت نکرده و کار خودشان را نموده اند و تمامی قرآنهای دیگری که در سراسر خطه اسلام بود را سوزانده و از بین برده اند و تنها «قرآن» خودشان را تثبیت نمودند .

حتی روز «تثبیت قرآن» ، وقتی «علی بن ابی طالب» با شتری که «قرآنش» را حمل میکرده ، بمیدان شهر میآید ، توسط خلیفه بازگردانده میشود و او متهم میشود که مایل است در صفوف مسلمین تفرقه بیاندازد .

« امام محمد باقر» و «امام جعفر صادق» بارها به این مسئله اشاره نموده اند و این سخن آنها شهره جهان است که : «ما از «امام علی» شمشیر و کتابی به یادگار داریم که نسل اندر نسل در میان فرزندان ما میگردد»

«کلینی» که یکی از رهبران مهم تشیع پس از وفات «امام دوازدهم شیعه» بوده است نیز به «قرآن امام علی» و آنچه خلفا با «قرآن» نموده اند اشاره نموده است و پس از وی چند رهبر دیگر اسلامی چه شیعه و چه سنی در این مورد جسته و گریخته سخن گفته اند اما بعدها همه علمای مسلمان برای حفظ دکان دینداری و استحمار ، بر آن شده اند تا در این مورد سخنی نگویند بلکه مردم را تشویق کنند تا بزبان عربی که برای هیچکس مفهوم نیست بعنوان تبرك و یا هم بر سر قبور «قرآن» بخوانند و برای دوری از ترس و چشم زخم و غیره او را به بازو و کمر ببندند و شدیدا در این مورد تبلیغ نموده و میکنند که چون درك «قرآن» در فهم و شعور ما نیست ، وارد معنا و تفسیر آن نمیشویم . . .

سوگندهـــای قــرآن بــرای چیـــست؟

– معمولا هر گاه انسان احساس کند که سخنش را کسی قبول نخواهد کرد برای اثبات گفته اش مجبور میشود تا سوگند بخورد .

– وقتی کسی شاهد و گواهی و دلیلی محکم بر خبر و یا نظر و یا سخنی ندارد سوگند میخورد تا طرف مقابل به حرف او اعتماد کند .

– وقتی کسی در دادگاهی برای شهادت دادن حاضر میشود از او میخواهند سوگند بخورد که جز حقیقت چیزی نگوید .

حالا بایستی دید سوگندهای قرآن برای چیست؟

اگر خداوند پیامبر اسلام ، خودش مایل است سخن و حرفی بزند او که خداوند آسمان و زمین ، جن و انسان ، دریا و صحرا است نیازی ندارد تا سوگند بخورد ! انسان حرف پدر ، مادر و یا دوستش را که گوش میکند عادتا بدون سوگند خوردن میپذیرد و هرگز این فکر را بخود راه نمیدهد که پدرش و یا مادرش دروغ بگویند و نیاز به سوگند باشد ! اما چنانچه پیش از این نوشتیم که قرآن ، سخنان پیامبر اسلام و دوستان نزدیکش بوده است پی میبریم که سوگندها به این خاطر آمده است که پیامبر اسلام برای تثبیت سخنان خود در میان مردم دچار مشکل بوده است و کسانی بوده اند که حرفهای او را نمیپذیرفته اند و او مجبور بوده است تا برای اثبات گفته هایش به سوگند متوسل بشود . یعنی سوگندهای قرآن که بارها و بارها در سوره های مختلف و به کرات فراوان آمده است دلیل عدم توانائی علمی ، عقلی پیامبر اسلام در جهت اثبات و استدلال برخی از نظریات و گفته هایش بوده است که او را به سوگند خوردن بیشماری کشانده است و او بارها مجبور شده است تا به زمان ، آسمان ، مکه ، ماه ، ستاره ، صبحگاه ، شب و حتی انجیر و زیتون و اسب سوگند بخورد . والفجر «سوگند به صبحگاه» والنازعات «قسم به فرشتگان» والمرسلات «قسم به رسولان» والشمس «سوگند به خورشید» والليل «سوگند به شب» والضحی «سوگند به روز روشن» والتين والزيتون «سوگند به انجیر و زیتون» والعاديات «سوگند به اسبان . . . » والعصر «سوگند به زمان» وطور سينين «سوگند به تور سینا» !!! در صورتیکه قرآن را مجموعه سروده های پیامبر اسلام بدانیم مسئله سوگندها هم حل میشود زیرا که یک شاعر و چکامه سرا میتواند برای زیبائی بخشیدن به کارش به هرچیزی سوگند بخورد !!

چرا پیامبر اسلام سروده های خود را گردآوری نکرد ؟!

پیش از هر چیز بایستی در رابطه با بکار بردن سرودن بجای نزول توضیح بدهیم .

تا به امروز در همه جا ، هرگاه سخن از قرآن بمیان آمده است ، از نزول یعنی نازل شدن و پائین و فرود آمدن سخن رفته است و منظور این بوده که قرآن از آسمان توسط فرستاده ای از سوی خدا (جبرئیل) برای فرستاده دیگر خدا (پیامبر اسلام) پائین یا فرود آمده است !

و ما در کتابهای پیشین خود در مورد وجود خدا و جایگاه او سخن گفته ایم که خداوند پادشاهی نیست که کاخ او در آسمانها باشد و از آنجا سفینه و بشقاب پرنده و انسانهای فضائی و کلام فضائی بسوی زمین بفرستد ، بلکه در رابطه با آفرینش انسان ، بکلام تشبیهی در تمامی ادیان آمده است که روح خداوند در جسم آدمی دمیده شده است ، پس جمع هستی مساوی است با خدا و هر انسانی ذره ای از

اینکه یک آدم گونه هائی با دو بال و غیره که از آسمان بسوی زمین می آیند ! بلکه ملائکه یعنی ملک و املاک خداوند ! یعنی هر چه در هستی هست ! یعنی سیارات و ستاره ها ! یعنی خورشید و آفتاب و باد و دریاها و خشکیها ! . . . . پس ملائکه هم یعنی ملکها و دارائیهای خدا ! آنچه در اختیار اوست ! . . . .
باری ما بدین دلیل ، زین پس بجای نزول از سرودن استفاده خواهیم کرد . و از سوئی باید در نظر داشت که گفتن نزول کلام نزد شعرا و سخنوران عرب متداول بوده است و حتی تا با امروز اکثر اعراب لبنان و خلیج فارس میگویند که فلان کلام بر زبانم نازل شد و متعادل نزول کلام در زبان پارسی بزبانم رانده شد و بزبانم آمد میباشد که هیچ ربطی بنزول از آسمان و الله ندارد .
اما چرا پیامبر اسلام خودش با آنهمه ذکاوت و زیرکی و دور اندیشی که داشت ، کتابش را تثبیت نکرد ؟
دیری قولی که از علمای بغداد بود در فوائد خود می نویسد که : "ابراهیم بن بشار از سفیان از زهری از عبید از زید بن ثابت (منشی مخصوص پیامبر اسلام) برای ما گفت که : پیامبر قبض روح شد در حالیکه قرآن در چیزی جمع نشده بود . "
خطابی گفته : "بدین جهت پیامبر آن را در کتابی جمع نکرد که در انتظار نسخ احتمالی بعضی از احکام یا نسخ تلاوت قسمتی از آن بود . "

نامهای کتاب پیامبر اسلام

هر چند در زمان عثمان آنچه جمع آوری و تثبیت شد ، قرآن نام گرفت و از آن روز تا به امروز فقط با نام "قرآن" ، "قرآن مجید" و یا "قرآن کریم" از آن یاد میشود ، اما در همین قرآن ، برای کتاب اسلام ، پنجاه و پنج نام آمده است ، یعنی در آیات مختلف ، سروده های اسلام بنامهای مختلف خوانده شده است :
"کتاب – مبین – قرآن – کریم – کلام – نور – هدایت – رحمت – فرقان – شفا – موعظه – ذکر – مبارک – علی (این علی را بسیاری در تاریخ گفته اند که منظور امام علی است . در آیه ۴ سوره زخرف است که میگوید : و انه فی ام الکتاب لدنیا لعلی حکیم ، بدرستی که او در ام الکتاب نزد ما علی حکیم است) حکمت – حکیم – مصدق – مهیمن – حبل – صراط مستقیم – قیم – قول – فصل – نبا العظیم – احسن الحدیث – متشابه – مثانی – تنزیل – روح – وحی – عربی – بصائر – بیان – علم – حق – هدی – عجب – تذکر – عروه الوثقی – صدق – عدل – امر – منادی – بشری – مجید – زبور – بشیر – نذیر – عزیز – بلاغ – قصص – صحف – مکرمه – مطهره !
باری هر یک از این پنجاه و پنج نام میتوانست بجای قرآن (کتاب خواندنی) نام کتاب اسلام باشد ، اما تاکنون فقط نام قرآن ، مجید ، کریم و از همه مهمتر قرآن ، در میان همه شناخته شده و جا افتاده است !

کتابهائی که در اختلاف قرآنها نوشته شده است

خواهیم دید که کتب جمع آوری شده منشیان ویژه پیامبر اسلام با کتابی که عثمان بنام قرآن آنرا تثبیت کرد چه فرقهائی داشته است . اما پیش از آنکه وارد این بحث بشویم بایستی یادآوری کنیم که در قرنهای اولیه اسلام کتابهای بسیاری در رابطه با اختلاف قرآنهای موجود نوشته شده است زیرا هرچند عثمان یک کتاب را تائید و تثبیت کرد ولی بی شک سالها طول کشید تا علمای اسلامی بتوانند واقعا یک کتاب را به رسمیت شناخته و در سراسر جهان اسلام آنرا منتشر کنند .
در اینجا نام هفت کتاب مهم و قابل اهمیتی را که توسط علمای اولیه اسلام در مورد اختلاف قرآنها نوشته شده است را بر می شماریم
۱– کتاب اختلاف کتابها (قرآنهای اهل مدینه ، کوفه و بصره) – نوشته کسائی .
۲– کتاب اختلاف کتابها (قرآنها) – اثر خلف .
۳– کتاب اختلاف اهل کوفه ، بصره و شام در کتابها (قرآنها) – نوشته فراء .
۴– کتاب اختلاف مصاحف (قرآنها) – از ابن داود سجستانی .
۵– کتاب مدائنی در اختلاف کتابها (قرآنها در جمع) – نوشته مدائنی .
۶– کتاب اختلاف کتابها (قرآنهای) شام ، حجاز ، عراق – نوشته ابن عامر یحصبی .
۷– کتاب در اختلاف مصاحف (قرآنها) – اثر محمد بن عبدالرحمن اصفهانی .
پس می بینیم که هزاران صفحه کتاب در باره اختلاف قرآنهای هر شهر و دیاری نوشته شده است و با بر شمردن مواردی کوتاه و مختصر از اختلاف قرآنهای امام علی و دیگر منشیان پیامبر اسلام خواهیم دید که قرآن کنونی که از این پس ما با آن از "قرآن عثمانی" یاد خواهیم کرد چه اختلافی با دیگر قرآنها داشته و دارد !

قرآن های دیگر منشیان پیامبر اسلام با قرآن عثمانی چه فرقهائی داشته ؟!

در رابطه با "قرآن امام علی" در صفحات قبل نو شتیم که اولا بر اساس تاریخ سرودنها (تاریخ نزول) بوده است و ثانیا آیات ناسخ و منسوخ در آن مشخص بوده است :
حسن بن عباس نقل کرد که وی از عبدالرحمن بن ابی حماد و او از حکم بن ظهیر و او از عبد خیر و او از امام علی شنیده بود : "اول کسی که از حافظه خود قرآن را گردآوری کرد (امام) علی بود و آن قرآن در خاندان جعفر نگاهداری شد و من نزد ابو حمزه حسنی رحمه الله قرآنی بخط علی بن ابیطالب دیدم که چند ورقی افتاده داشت و آن قرآن در خاندان حسن بتوارث مانده بود و ترتیب سوره های آن (بر اساس) نزول بود . . . . . . " (الفهرست ابن ندیم صفحه ۱۴۷)
جالب اینست که دیگر قرآنها تا مقطعی از تاریخ در دسترس بعضی ها بوده است و ناگهان هر یک در اعماق تاریخ گم شده اند و چه بسا که در کتابخانه و یا موزه ها اثری از آنها باشد که انشاءالله در آینده اگر دانستم در نوشته های خود خواهم آورد .

قرآن عبدالله بن مسعود

"فضل بن شاذان گوید : ترتیب سوره های قرآن را در مصحف عبدالله بن مسعود بدینگونه یافتم : بقره – نساء – آل عمران المص –

هل اتی علی الانسان – اذالشمس کورت – اذاالسماء انفطرت – هل اتیک حدیث الغاشیه – سبح اسم ربک الاعلی – والیل اذا یغشی – . . . . . بروج – انشقت – قل للذن کفروا ، لا اعبد ما تعبدون – تبت یدا ابی لهب وقد تب ما اغنی ماله و ما کسب – . . . . . "
(الفهرست ابن ندیم صفحه ۴۵)

ما بخشی از نامهای سوره هائی را که درست بود ، نقل نکردیم برای صرفه جوئی در وقت ، اما آنچه در قرآن عبدالرحمن بن مسعود پیداست پنج مسئله است :

۱– ترتیب و تعداد سوره های او با قرآن عثمانی اختلاف بسیار دارد زیرا در قرآن ابن مسعود فقط یکصد و ده سوره دارد بترتیبی که بر شمردیم .
۲– نام بسیاری از سوره ها خیلی بزرگتر از نامهائی است که در قرآن عثمانی است .
۳– دو سوره سجده در قرآن ابن مسعود بوده است .
۴– چند سوره اضافی چون حوامیم – مسبحات در قرآن ابن مسعود بوده است که در جاهای دیگر دیده نشده است .
۵– برخی از آیات قرآن ابن مسعود با قرآن عثمانی اختلاف دارد از جمله سوره والعصر که در قرآن عثمانی همگی میدانیم چگونه آمده است اما در قرآن ابن مسعود اینگونه است :
"والعصر لقد خلقنا الانسان لفی خسر و انه فیه الی آخر الدهر الا الذین آمنو و تواصوا بالتقوی و تواصوا بالصبر ! "

قرآن ابی بن کعب

"فضل بن شاذان گوید : یکی از اصحاب ما که مورد اعتماد است می گفت :

ترتیب سوره های قرآن را بقرائت ابی بن کعب در بصره در دهکده ای بنام قریه الانصار در دوفرسنگی بصره ، نزد محمد بن عبدالملک انصاری یافتم و او قرآنی به ما نشان داده و گفت : این قرآن متعلق به پدر من بوده و ما از پدران خود آنرا روایت می نمائیم ، من نظری در آن کردم و اوائل و اواخر سوره ها و عدد آیات آنرا در آوردم . اول آن فاتحه الکتاب – بقره – نساء – آل عمران – انعام – اعراف – مائده – در داشتن (سوره) یونس تردید دارم – انفال . . . . . داود . . . . . طهار . . . . انسان . . . . . نبی علیه السلام . . . . . و هی اهل الکتاب – لم یکن اول ماکان . . . . سه آیه . . . . . بالکفار ملحق – و الی آخر . . . . . . تمامی آیه ها شش هزار و دویست و ده آیه بود . " (الفهرست ابن ندیم صفحه ۴۶)

باری ، مجموع سوره هائی که بن کعب در قرآن خود داشته به یکصد و شانزده نمیرسد و از سوئی از سوره های بسیاری یاد میشود که ابدا در قرآن عثمانی وجود ندارد ! چون سوره داود – طهار – نبی علیه السلام و . . . . . .

ناسخ و منسوخ های قرآن

معنی ناسخ و منسوخ از خود کلمات پیداست اما بزبان ساده یعنی باطل کننده و باطل شده ! و این یکی از مسائل اصلی در اسلام و قرآن است ! که تاکنون نادیده گرفته شده است و چنانچه در صفحات قبل گفته شد خود پیامبر اسلام در نظر داشت هنگامی کتابش (قرآن) را گردآوری کند تا آیات باطل کننده و باطل شده (ناسخ و منسوخ) را یا مشخص سازد و یا از کتاب حذف کند و نیز گفته شد که در "قرآن امام علی " به این مسئله توجه شده بود . و این مسئله ایست روشن و بدیهی ! زیرا چنانچه گفتیم ، محمد در ابتدای حرکت خود از آداب و سنتهای عرب جاهلی را پذیرفت و در صفحات بعد خواهیم دید که تا چه حد با قریش و سنتهای آنان کج دار برخورد کرده و با آنها مدارا میکرد . بدین رو اگر خود او توان میداشت بسیاری از آداب و سنتهای جاهلی عرب را که متاسفانه تا به امروز که بشر در عصر تمدن و تکنولوژی زندگی می کند ، بجای مانده است را باطل میکرد .

و اما در مورد ناسخ و منسوخ کتابهای فراوانی نوشته شده است که ما در اینجا فقط به سه نویسنده بزرگی که در این مورد صدها صفحه نوشته اند اشاره می کنیم .

۱– الناسخ و منسوخ – اثر حجاج الا عور .
۲– ناسخ و منسوخ کدامند – اثر عبدالرحمن بن زید .
۳– کتاب ابی اسحاق ابراهیم المؤدب در ناسخ و منسوخ .

قـــرآن و تضـــــاد «آیات مکه» با «آیات مدینه»

در طول تاریخ ، بشر بر اساس ناآگاهی کامل از پدیده ها و رخدادها ، چیزهای مختلفی را بعنوان «مقدس» ، «آسمانی» و «ماوراء طبیعت بودن» ، پرستش نموده و برای حفظ آن ، چه جانها که نداده و چه خونها که بر زمین نریخته است . مقدس آفرینیهای بشر به روی زمین بی شک همواره توجه وی را به «ستارگان» ، «سیارات» و «ماوراء زمین» جلب نموده است .
«مقدسات» بشر از «آتش» گرفته تا «نور» ، «باران» ، «آب» ، «درخت» و انواع «حیوانات» بوده است که کم کم تصویری از هر یک از اینها بعنوان «مجسمه» ای ساخته میشده است و آنها «سمبل» قدرتهای ماوراء طبیعت بوده اند .
هر چه بشر از «حالت توحش» به «حالت تمدن» نزدیک میشده ، «قداستهای» وی نیز تغییر می یافته است تا اینکه کتابهای دینی جایگزین «مقدسهای تصویری مجسمه ای» شده و از آن پس حرف و نوشته با عنوان «کتاب مقدس» جایگاه مقدسهای دیگر را گرفته است هر چند در جهان امروز و در سرزمینها و قبائل مختلفی هنوز تفکر پرستش به میدان «کتاب مقدس» وارد نشده است ، اما اکثر ساکنین کره زمین برخوردار از «کتاب مقدس» خود هستند ، «تورات» از آن «کلیمیان» ، «انجیل» از آن «مسیحیان» و «قرآن» کتاب

استقرار یک کتاب مقدس به بحث و تجزیه و تحلیل آن پرداخته اند اما این راه و روش چون بسیار خطرناک بوده است ، با قتل و کشتار پی در پی ، «پاسداران ادیان» ترس و وحشت را سایه افکن مینموده اند تا دیگر بار راههای سخن گفتن و بحث کردن حول مقدسها را ببندند .

باری ، در پی سقوط کمونیست توسط جهان دارا و توانا ، «دین اسلام» امروز ، بازیچه ای برای بازی دادن بخشی از جهان ناتوان و ندار شده است بدین رو این بازیچه سازی ، رسالت خردمندان را بیش از پیش فعالتر مینماید تا از «قرآن» که پایه و اساس «اسلام» است سخن گفته شود .

چنانچه در تاریخ آمده است «اعجاز قرآن» در کلام آن بوده ، زیرا سخن «پیامبر اسلام» در مکه آنچنان زیبا و دلنشین بوده است که کمتر کسی میتوانسته در مکه چون «پیامبر اسلام» بسراید .

برای درک اصلی این مسئله باید چند مورد را مد نظر داشت :

نخست اینکه در شبه جزیره عربی ، که قریش تنها با تجارت و یا عبور کاروانهای تجارتی و یا هم با جنگهای قبائلی و غنائم حاصله ازآن زندگی روزمره خود را میگردانده است ، سخن زیبا گفتن بهترین سرگرمیها بوده است تا آنجائیکه بهترین سخنوران چون خدایان بوده اند و اشعارشان در کنار بتها بر دیوار کعبه آویزان میشده است .

دوم اینکه «قریشیان» که به «بنی اسماعیل» مشهور بوده اند را قوم «بنی اسرائیل» «امی» میدانسته اند ، «امی» یعنی ملت و قومی که کتاب ندارد ، یعنی هنوز در «حالت توحش» بسر میبرد و از «کتاب مقدس» برخوردار نیست ، بدینترتیب «قریش» سعی میکرد تا در برابر «اهل کتاب» ، بگونه ای دیگر سخن آفرینی کند و بهترین سروده ها را بسراید ، اما تا پیش از «پیامبر اسلام» هیچ شاعر و سخنران عربی ، نتوانست کاری کند تا اساس و ریشه بیتمدنی جاهلی «قریش» را از «امی» و «بیکتابی» به «کتابداری» بکشاند .

در این شرایط «پیامبر اسلام» از چهل سالگی با تفکر آوردن نوشته ای برای «قریش» وارد میدان میشود .

«پیامبر اسلام» بعنوان کارواندار «خدیجه» بانوی زیبا ، تاجر ، رئیس و شهردار قریش ، دهها بار به سراسر دنیا سفر نمود و با فرهنگها و تمدنهای «ایران» ، «رم» و «سوریه» آشنا شد وی شدیدا تحت تأثیر «خسروانیها» و «سرودهای مذهبی ایران» قرار میگیرد و پس از آشنائی اش با «روزبهان» ، اولین سروده های خود را به سبک پارسی اما به زبان عربی میسراید که شدیدا مورد توجه نزدیکانش واقع میشود .

نمازهای پنجگانه زردشتی ایرانی

اولین سخن «پیامبر اسلام» ، «بسم الله الرحمن الرحیم» است که چنانچه گفته شد ترجمه جمله اول نیایشهای زردشتی است . . . . از طرفی نمازهای زردشتی نیز پنجگاه بوده است که پنج نوبتی بودن نماز در اسلام هم اقتباس از زردشت میباشد :

۱ – نماز صبح = نماز گاه هاون (از برآمدن خورشید تا نیمروز) .
۲ – نماز ظهر = نماز گاه ربتون (از نیمروز تا پس از نیمروز) .
۳ – نماز عصر = نماز گاه ازیرن (پس از نیمروز تا رفتن خورشید) .
۴ – نماز مغرب = نماز گاه سروثرم (از رفتن خورشید تا شامگاهان) .
۵ – نماز عشاء = نماز گاه اوشهن نای (از شامگاهان تا برآمدن خورشید) .

در همینجا یادآوری نکته ای بسیار ضروری است که اگر ما در پژوهشهای خود از شباهت و همسانی ادیان سخن میگوئیم ابدا بر آن نیستیم تا از دینی به دینی دیگر بگریزیم ، بلکه امروزه تمامی ادیان با متولیان خود از داستانهای اولیه و اهداف بنیانگذاران آن بسیار دور شده اند و کار ما یک پژوهش تاریخی است و اگر هم از آن نتیجه ای بخواهیم بگیریم ، با حفظ احترام به هر اندیشه و تفکر دینی هر کسی ، هدف رفتن بسوی خردگرائی و لائیسیته است .

باری ، «پیامبر اسلام» در ابتدای حرکت خود با سرودن و خواندن آیه به سبک پارسی دلها را میرباید و جوی نوین از احساس و عاطفه را در میان اعراب میآفریند ، اما پس از آنکه کمی قدرت گرفته و در مدینه رهبر سیاسی هم می شود ، از چهره یک «پیامبر» با صفا و صمیمی با عاطفه و مهربان ، به یک «فرمانده نظامی» و یک «رهبر سیاسی» تبدیل میشود و سبک سخن گفتن و سرودنش نیز تغییر میکند بدین رو است که آن زیبائی و شیوائی کلام که در «مکه» داشت ، در «مدینه» گم میشود ، بهترین نمونه اش «قصارالسور» میباشد که به چه زیبائی خاصی سروده شده و دارای چه بار بزرگ احساسی ، عاطفی ، هنری ، شعری و کلامی است ، اما سروده های بلند و پر حجم «مدینه» به سخنرانیها و گفتاری بسیار عادی ، تکراری و احیانا متناقض تبدیل شده است .

متناقض را «علمای اسلام» در طول تاریخ ، با عنوان «ناسخ» و «منسوخ» هم یاد کرده اند و چنانچه در تاریخ آمده است ، در قرنهای اولیه اسلام ، کتابهای بسیاری در تناقضات «قرآن» توسط علمای اسلامی نوشته شده است :

«جلال الدین عبدالرحمن سیوطی» در جلد دوم کتاب «الاتقان فی قرآن الکریم» در بخش چهل و هشتم آن با عنوان : «مشکل «قرآن» و اختلاف و تناقض در آن» به اندازه ده صفحه مطلب نوشته است و با نقل گفته هائی از بزرگان تاریخ اسلام آورده است که بخشهائی از «قرآن» که به چشم ما متناقض و موهوم میآید ، آیاتی است که نسخ شده است زیرا که در باره هر مسئله ای باید «قول متأخر» آنرا گرفت و «قول متقدم» را رها ساخت .

در اینجا نمونه هائی از تناقضات قرآن را که علمای بزرگ اسلام نقل نموده اند ، میآوریم :

«لا اقسم بهذا البلد» من به این سرزمین سوگند نمیخورم . (سوره بلد آیه ۱)
تناقض آن :
«و هذا البلد امین» که این سرزمینی امن است . (سوره تین آیه ۳)
«الله خالق کل شیء» فقط خداوند آفریننده همه چیز است . (سوره زمر آیه ۶۲)
تناقض آن : «و تخلقون افکا» و تهمت را میآفرینند . (سوره عنکبوت آیه ۱۷)
و در جائی دیگر :
«و اذ تخلق من الطین» اشاره است به عیسی : که از گل پرنده ای میآفرینی . (سوره مائده آیه ۱۱۰)
«اتقوا الله حق تقاته» حق تقوای خداوند را (بزرگ) بجای آورید . (آل عمران آیه ۱۰۲)
[illegible]

«استبرق» واژه پارسی آن «ستبرگ» بوده است که لباسهای زیبای ضخیم را میگفته اند و بخاطر عدم وجود «گاف» در زبان عرب «قاف» جای آنرا گرفته است .
استفاده در قرآن: اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق (سوره ۱۸ آیه ۳۱)
«برق» که در پارسی «برغ» و از ریشه «ورغ» و «وراغ» آمده است و در زبان دری به آن «برخ» میگویند بمعنای «روشنایی – تابش – درخشش – رخشندگی و زبانه کشیدن آتش» میباشد .
«بارقه و «براق» نیز از همین واژه «برغ» بیرون آمده است که «بارغه» یعنی «آذرخش – فروغ – روشن – براق – پرتو – فروزانی – پر درخشش – تابان – برغ زن – برغدار» (با غین درست)
«بلور» واژه ایست پارسی که بمعنای «درخشنده – پرتو افکن – تابنده – شیشه گونه – شیشه ای و تبر زدی» میباشد .
«بیع» واژه ای است که در زبان عرب برای فروش و فروختن استفاده میشود و از کلمه پارسی «بای» گرفته شده است . «بای» یعنی «از دست رفته» و «بای دادن» چیزی در برابر چیزی دیگر به کسی دادن که برای اعراب همان «فروش» و «فروختن» معنی میدهد . اما در زبان پارسی به «معاملات تاختی» و «معاملات تعویضی» و به «باختها» در قمار و شرط بندی ها اطلاق میشده است . فلان کس صد دینار به «بای» داد یعنی صد دینار باخت صد دینار از دست داد . کلاهش را در برابر پیراهنی به بای داد .
استفاده در قرآن: یوم لا بیع (سوره ۲ آیه۲۵۴)
«تجسس» از ریشه پارسی «جست و جستن» گرفته شده است که بمعنای «بررسی – پژوهش – کنکاش – کاوش و جستجو» میباشد .
واژه «جاسوس» که در زبان عربی – پارسی – ترکی – اردو – پشتو – ارمنی و . . . استفاده میشود نیز از همین واژه پارسی «جست و جستن» گرفته شده است .
واژه «متجسس» که بمعنای «جویاگر – پژوهشگر – کاوشگر و جوینده» میباشد هم از همین ریشه برخاسته است .
«تخمین» از ریشه پارسی «خمن» (چون سمن) و «گمان» گرفته شده است که بمعنای «ارزشیابی – وراندازی – بهاگیری – برآورد – اندازه گیری و . . . » میباشد .
«ترجمان» که در پهلوی و پارسی «تورگمان» میباشد از زبان پارسی وارد زبان عرب شده است و واژه های بسیاری از آن پدید آمده است از جمله «ترجمه – مترجم – دارالترجمه و . . . »
«تکدی» و «متکدی» از ریشه «گدا» گرفته شده است و بدلیل عدم وجود «گاف» در زبان عرب «کاف» جای آنرا گرفته است که بمعنای (چم) «گدایی کردن و درخواست نمودن» میباشد .
«تکیه» ریشه این واژه که پارسی است ، «تک» میباشد که در زبان عرب از آن استفاده میشود و واژه های «اتکا – اتکا کردن – اتکا به نفس – متکی – متکا و . . . » در زبان پارسی نیز استعمال میشود .
«تک» در زبان پهلوی و پارسی بمعنای «تنها به جایی پشت داده – پشت نهاده – یکه – یگانه – تنها – کم و اندک» آمده است .
تفأل» که بمعنای «بخت خوانی – سرنوشت گویی و فالگیری» میباشد نیز از ریشه «فال» و «بخت» پارسی گرفته شده است .
«تهویه» این واژه از ریشه پارسی «هوا» گرفته شده است . «هوا» در زبان پارسی به گاز بیرنگی گفته میشود که یک پنجم آن اکسیژن و چهار پنجم آن ازت – گاز کربنیک – بخار – آب و اندکی از گازهای جو کره زمین را همراه داشته باشد . وجود این گاز بچشم نمیاید و فقط در هنگام وزش باد احساس میشود . در زبان پارسی بجای «تهویه» میتوان از «هوا دادن – پاك نمودن هوا» استفاده نمود .
«جنس» از واژه پارسی (گنس) «گنوس» (بمعنای شناخت و شهادت) گرفته شده است که واژه «مجوس» هم از آن آمده است .
«گنوس» در روزگاران قدیم در میان آریائیان بعنوان یک فلسفه دینی مطرح بوده است . هدف این آیین که به وحی الهی باور داشته است ، تلاش در جهت همبسته و متحد نمودن انسان با خداوند بوده است .
آیین گنوس حتی به یونان و دیگر سرزمینها سرایت نموده و نشانه هایی از آن در مسیحیت هم بر جای مانده است .
اعراب ، ملت گنوس را که تفکر و اندیشه دیگری نسبت به تفکر و عقاید مردم صحرا نشین داشتند را ، انسانهایی از نوع و تفکری دیگر میخواندند و گنوس از نگاه آنها یعنی غیر تازی و . . . «گاف» که در زبان عرب وجود نداشت ، تبدیل به «جیم» شد و واژه های «تجانس – تجنیس – جنسیت – مجانست و . . . » از آن تولید شد .
«جهنم» همان واژه پهلوی و پارسی «گهنم» (گهنام) میباشد که بمعنای «دوزخ – جایگاه آتش و جایی برای گناهکاران» است .
استفاده در قرآن: و کفی بجهنم سعیرا (سوره ۴ آیه۵۵)
«خزانه» از واژه پارسی «گنج» ساخته شده است که پارسی آن «گنج خانه» میباشد . البته در زبان عرب «خزینه = گنجینه» – «خازن = گنجدار» و . . . هم تولید شده است .
البته به حوضهای آب گرم سابق حمامها هم «خزینه» میگفتند . . . و «کنز» نیز همان «گنج» پارسی است که با تغییر دو حرف وارد زبان عرب شده است .
«خشونت» که از ریشه «خشن» پارسی گرفته شده است در زبان عرب بمعنای «تند خویی – درشتخویی – بد رفتاری – ستمگری و . . . » آمده است . اما واژه «خشن» در پارسی بمعنای «لباس سخت و زمخت» بوده است .
«خیال» از ریشه پارسی «خولیا» گرفته شده است که بمعنای «پندار – گمان – آهنگ و اندیشه» میباشد و اعراب از آن واژه های «مخیله – تخیل و . . . » را تولید نموده اند «مالیخولیا – مالیخولیایی» نیز از خیال استخراج شده است .
«دور» از واژه پارسی «دورك» گرفته شده است بمعنای «گردش – پیرامون – گرداگرد – هنگام – زمان – گشتن – گردیدن – دوره و . . . » در زبان عرب واژه های بسیاری چون «ادواری – دایره – دوار – مدور – مدیریت و . . . » از آن تولید شده است .
«دین» در زبان پارسی و پهلوی بمعنای «آیین – کیش – جزا و پاداش» میباشد و نیز نام روز بیست و چهارم از هر ماه خورشیدی و نام فرشته ای است . در زبان عرب واژه هایی چون «دیانت – متدین و . . . » از آن تولید شده است .
«دینار» «دنیر» واژه ای پارسی است که به سکه های طلا میگویند . وزن هر دینار چهار ونیم گرم بوده است .
«دینار» در زبان لاتین وارد شده است که به آن «دناریوس» میگویند .
«رد» واژه ای است پارسی بمعنای «نشان و اثر» چون «رد پا» و نیز بمعنای «راد – دلاور – جوانمرد – دلیر – دانا – با خرد و . . . » که در زبان عرب بجای «باز گردانیدن – بازدادن و بازگشت» آمده است و معمولا این واژه برای خردمندان – اندیشمندان و دلاوران آریایی [illegible]

اصحاب الرس را کسانی دانسته اند که در کنار رود ارس زندگی میکرده اند :
«و عادا و ثمودا و اصحاب الرس . . » عاد و ثمود و اصحاب رس و نسلهای بسیاری را که میان آنها بودند .
«روم» نامی است که آریاییان ، مردمان لاتین و یونان قدیم (رمیان) را با آن میخواندند و از پارسی به زبان عربی رفته است .
استفاده در قرآن: غلبت الروم (سوره ۳۰ آیه ۱) سوره ای در قرآن به این نام خوانده شده است

«زاد» که در پارسی بمعنای «هستی یافته - پدید آمده و آفریده شده» میباشد وارد زبان عربی شده و کلماتی چون «زیاد - زید - زاید - تزاید و . . . » از آن تولید شده است . در پارسی امروز واژه های بسیاری وجود دارد که کلمه زاد در آن بکار رفته است چون «آدمیزاد - پاکزاد - پریزاد - خانه زاد - دیو زاد و . . . » .

«زرق» که پارسی آن «زرگ» بوده ، بمعنای زرگونه میباشد که معناهای بسیاری چون «تابان - درخشنده - رخشان و نورانی» را نیز در بر دارد . در زبان عرب از این واژه «ازرق = رنگ بنفش» و «تزریق = سوزن زنی» نیز تولید شده است .

زمان» این واژه در اصل پهلوی و پارسی است که بمعنای وقت - هنگام - روزگار و نیز بمعنی اجل و مرگ نیز بکار گرفته میشود .
زمان وارد زبان عربی شده است و کلماتی چون «ازمنه - مزمن و . . . » از آن استخراج شده است .

«زنجبیل» که در زبان پارسی شنگلیل - شنگویر و یا سانگیبیل بوده است و در زبان عربی زنجبیل شده است که زنجفیل هم تلفظ میشود .

شنگلیل گیاهی است با برگهای دراز شبیه به برگ نی که گلهای خوشه ای و زرد داشته و از ریشه های آن شاخه هائی بشکل نی بیرون میآید که در بیخ آن غده هائی تولید میشود که همان را شنگلیل (زنجبیل) میگویند . از این گیاه برای معطر نمودن برخی غذاها و نیز در طب استفاده میشود . زنجبیل در هندوستان ، تاجیکستان و بعضی نقاط ایران میروید .

«سرادق» در زبان پارسی به راهروهای زیرزمینی میگویند و سردار نوشته میشود که بمعنای دهلیز هم میباشد . دهلیز که در اصل پارسی است در زبان عرب اسفاده میشود .

«سرداق» به راه تنگ و دراز و راهروهای باریک میگویند که در مناطق گرمسیر برای گریز از گرما در زیر خانه ها ساخته میشد . این شیوه امروزه نیز در اکثر شهرهای کویری ایران از جمله «طبس گلشن» مورد استفاده قرار میگیرد و تقریبا هر خانه ای سردار و یا سردابی دارد .

استفاده در قرآن : اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها (سوره ۱۸ آیه ۲۹)
«سجل» ، در پارسی کهن به دفترهای داوران (قضات) و دبیران (منشی ها) میگفته اند .
استفاده در قرآن : یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب (سوره ۲۱ آیه ۱۰۴)
«سجیل» از دو کلمه پارسی (سنگ و گل) ساخته شده است و به پاره گل خشکیده که چون سنگ باشد میگویند .
استفاده در قرآن : و امطرنا علیها حجارة من سجیل منضود (سوره ۱۱ آیه ۸۲)
«سکر» معرب شکر است و . . .

«سکه» واژه ای است پارسی و به آلتی میگفته اند که با آن پول فلزی میساخته اند . به سکه ، میخ درم و میخ دینار هم گفته اند . سکه بمعنی کوچه راست راسته درختان و آهنی که با آن زمین را شیار میکنند نیز آمده است .

«سقر» که در پارسی و پهلوی سگر میباشد . نامی برای آتش آخرت است که گناهکاران در آن خواهند سوخت و نیز بمعنی قعر چاه آتش میباشد .

«سقف» که معرب چخت میباشد بمعنی بام - آسمانه - تارم - تاغ - و آسمانسرا است و ریشه پارسی آن اسکوپ و اشکوب میباشد .

«سل» یک نوع بیماری است که از روزگاران کهن در میان آریائیان شناخته شده بوده است و میکرب آن در سال ۱۸۸۲ توسط پرفسور کخ آلمانی کشف شد .

این بیماری به قسمتهای مختلف بدن چون استخوان - مفصل - ریه و کلیه سرایت میکند و مشهورترین آن سل ریوی است . میکرب سل از طریق برخورد با بیماران و گرد و خاک و هوای آلوده به این میکرب و یا از راه جهاز هاضمه توسط غذاهای آلوده منتقل میشود .

«سلسبیل» در زبان پارسی کهن به چشمه ای در بهشت میگفته اند که می خوشگوار از آن بیرون می آمده است و نیز بمعنی نرم و روان هم آمده است .

«سماجت» این واژه از ریشه سمج که پارسی میباشد ساخته شده است که بمعنی پافشاری - لجبازی - پیله کردن - پی افشری و یکدندگی است .

«سندس» این واژه که پارسی است بمعنی دیبای نازک - پارچه ابریشمی - زربفت و دیبای لطیف و گرانقیمت میباشد .
استفاده در قرآن : با کلمه استبرق ، سندس هم آمده بود (آیه ۳۱ سوره ۱۸)
«سیاس» از ریشه سیاست و ساستاری پارسی گرفته شده است که بمعنای چالاک - زیرک - سیاستمدار و سیاست پیشه میباشد .

«سیل» بمعنی تند آب و توفان آب و یا آب دیوانه - زمین کن و پیچان آب میباشد که در پارسی کهن به آبهای فراوانی که در اثر بارندگی شدید و زیاد موجب خرابیهائی بر روی زمین میشده است اطلاق میشود .
در زبان عربی واژه های بسیاری از سیل درست شده است چون : سیال - سیاله و غیره .

«شهر» در زبان پهلوی بمعنی آبادی بزرگی است که دارای خیابانها - کوچه ها - خانه ها و دکانهای فراوان باشد و مردمان بسیاری در آنجا زندگی کنند . در پارسی کلمات بسیاری از آن ساخته میشود ، چون : شهردار - شهرآشوب - شهروند - شهرآرا - شهربان - شهرسازی - شهرستان - شهریار - شهریور و . . .

شهر در زبان عربی بجز اینکه برای ماهی در سال استفاده میشود ، کلمات دیگری چون : اشتهار - مشهور - شهره - شهرت - شهیر و . . . هم از آن ساخته شده است .

«شیاد» که از ریشه پارسی شید گرفته شده است بمعنی فریبکار - نیرنگباز - کلاهبردار - گمراه کننده و فریبگر میباشد .

«غش» واژه ای است پارسی بمعنی ناسره - ناویژه و لکه دار که در زبان عرب کلمات اغتشاش - مغشوش و . . . از آن درست شده است .

«غساق» معرب گنداب پارسی میباشد
«طب» معرب تب میباشد که در اصل پهلوی پارسی است . تب مرضی است که حرارت بدن را زیاد میکند و نبض سرعت میگیرد . تب [illegible]

واژه طبیب در برخی از کشورهای اروپائی نیز استفاده میشود .
«طبق» این واژه که معرب تبغ پارسی میباشد از ریشه تبک – تبنگ و تبوک پهلوی گرفته شده است .
واژه های بسیاری در عربی و پارسی از طبق (تبغ) ساخته شده است چون : طابق – تطابق – تطبیق – مطابق – منطبق.
«طناب» (تناب) واژه ای است پارسی که به ریسمان کلفت – پالهنگ و رسن بلند میگویند .
«عطر» که معرب اتر میباشد از اصل پهلوی پارسی است ، بمعنی بوی خوش .
«علف» معرب الف میباشد که به گیاه رستنی و روئیدنی اطلاق میشود .
«غلط» معرب غلت پارسی میباشد که غلت در پارسی بمعنی گردانیدن و حرکت و گردش از یک پهلو به پهلوی دیگر میباشد ، چون : غلت خوردن – غلت دادن و غلت زدن .
از این واژه در زبان عرب کلمات مغالطه – مغلطه – مغلوط و غیره ساخته شده است .
«غماز» از ریشه پارسی غمزه گرفته شده است برابر غماز در پارسی ، عمزه گر – با ناز – کرشمه – چشمک زن – سخن چین ، دور بهم زن و آشوبگر میشود .
«قفل» که معرب کیل پارسی میباشد به آلتی فلزی میگویند که درب خانه – دکان و یا صندوق و . . . را توسط آن می بندند .
«فلک» که بمعنی چرخ برین – سپهر – آسمان – گیتی – گردون و . . . میباشد واژه ای پارسی است که وارد زبان عرب شده و کلماتی چون : «افلاك» نیز از آن ساخته شده است .
در پارسی از این واژه ، فلکه را داریم که بمعنای گردگاه – میدان – گردجا میباشد .
استفاده در قرآن : وکل فی فلک یسبحون (سوره ۳۶ آیه ۴۰)
«قاضی» از ریشه پهلوی پارسی «کادیک» گرفته شده است که بمعنای داور – دادور و دادرس میباشد و در زبان عرب کلمات بسیاری از این واژه ساخته شده است از جمله : اقتضا – تقاضا – قضا – قضاوت – متقاضی – قضیه – مقتضی و . . .
«قانون» از ریشه پارسی «کانون» گرفته شده است که در اصل بمعنای پایگاه – مرکز – جایگاه آتش – و آتشدان بوده است در نام دو ماه از ماههای سریانی هم – کانون اول و کانون دوم – که برابر با دسامبر و ژانویه میباشد واژه کانون دیده میشود .
کانون نام یکی از آلات موسیقی (قانون) نیز میباشد که شبیه سنتور بوده و با دست نواخته میشود .
قانون در اصطلاح کنونی نیز بمعنای اصل و اساس چیزی و نیز بمعنی مقررات و احکامی است که از سوی ارگانی دولتی و یا ملی برای حفظ نظم و اداره امور شهر و کشور پدید آید .
«قسط» از کلمه پارسی «کست» و «کاست» بمعنای کم کردن گرفته شده است .
در زبان عرب از این واژه کلمات اقساط و تقسیط و . . . نیز ساخته شده است .
استفاده در قرآن : ونضع الموازین القسط (سوره انبیا آیه ۴۷)
«کافور» «کاپور» «کپور» «کامفر» در زبان پهلوی پارسی به داروئی گفته میشود که سفید رنگ و خوشبو است و از ترکیب چند گیاه درست میشود .
کافور – کامفر – نام درختی نیز میباشد که در جنگلهای شرقی آسیا و مناطق کوهستانی هند – چین – تاجیکستان و ژاپن میروید و بلندی آن تا شصت متر و قطر آن تا دو متر میرسد . گلهایش کوچک و سپید و برگهایش بیضی و سبز و دارای بوی مخصوصی است . کافور دارای بوئی قوی است که برای ضد عفونی – پائین آوردن حرارت – تقویت قلب و کاهش شهوت بصورت قرص و پودر و یا محلولهای روغنی مورد استفاده قرار میگیرد .
«کنز» که همان «گنج» پارسی است و بعلت عدم وجود (گاف) در زبان عرب تغییر شکل داده است و (کاف) جای (گاف) و (ز) جای (جیم) را گرفته است .
استفاده در قرآن : و الذین یکنزون الذهب و الفضة (سوره ۹ آیه ۲۴)
«کلمه» از ریشه «کلوم» پهلوی گرفته شده است که واژه «قلم» (غلم) (کلم) نیز از همین خانواده میباشد .
کلوم در زبان پهلوی بمعنای واژه و سخن میباشد .
استفاده در قرآن : یک سوره در قرآن بنام قلم آمده است و چند بار هم مورد استفاده قرار گرفته است .
«کورت» از واژه پهلوی پارسی «کور» گرفته شده است که بمعنای نابینا و بی فروغ شدن میباشد .
کورت (با تشدید واو) فعلی است در زبان عرب که برای نابینائی و بی فروغی خورشید استفاده شده است .
استفاده در قرآن : یکورالليل علی النهار و یکور النهار علی اللیل شب را با روز کور میکند و روز را با شب (سوره ۳۹ آیه ۵) و اذالشمس کورت آنگاه که خورشید کور شود(سوره ۸۲ آیه ۱ و کلا همین سوره بنام تکویر=کور شده ، خوانده شده است)
«مال» واژه ای پارسی است که به چهارپایان و ستوران اطلاق میشود اما «مال» در زبان عربی به تمامی ملک و دارائی فرد گفته میشود .
در زبان عرب واژه های بسیاری با این کلمه ساخته شده است مانند : مالیات – مالیه – تمول – اموال و غیره .
استفاده در قرآن : یوم لا ینفع مال (سوره شعرا آیه ۸۸)
«مایع» از ریشه پارسی مایه میباشد که بمعنای : آبکی – آبدار – آبسان – آبگونه * و خلاصه به هر آنچه خلاف جامد باشد گفته میشود . در زبان پهلوی مایه بمعنای اندازه – دستگاه – سامان و بنیاد چیزی نیز اطلاق میشود .
«مرجان» در اصل پارسی است که به نوعی از جانوران دریائی که شبیه به گیاه است و به زمین میچسبد گفته میشود . نوعی از مرجان سرخ است که چون گل بر روی ساقه آهکی قرار دارد و آنرا در جواهر سازی برای ساختن اشیاء گرانبها بکار میبرند .
برخی از مرجانها به مقدار زیادی در یکجا جمع میشوند و با ترشح نمودن مواد آهکی به دور خود اجساد بزرگی انباشته میشود که بصورت جزیره های بزرگی در اقیانوسها درمیآید که آنها را جزایر مرجانی میگویند .
اعراب فقط مرجان را بمعنی مروارید گرفته اند .
«مزبله» از ریشه زباله پارسی گرفته شده است که بمعنای زباله دان – خاکروبه دان و آشغالدان میباشد .
«مزجاه» همان کلمه اندك پارسی است که وارد زبان عرب شده و تغییر شکل داده است .
«مزلف» که از ریشه پارسی زلف گرفته شده است بمعنای زلفدار – بچه بی ریش – هرزه گر و گمراه میباشد .
«مسجد» از ریشه پهلوی مزگت که به جایگاه نیایش و ستایش گفته میشود گرفته شده است و بعلت عدم وجود گاف در زبان عربی [illegible]

«مسک» همان مشک و یا مشک پارسی است . مشک ماده خوشبوئی است که در ناف «آهوی مشک» فراهم میآید . آهوی مشک که به آهوی ختن و آهوی تاتار نیز مشهور است در کوههای پامیر و منطقه ختن و هیمالیا پیدا میشود . این آهو دو دندان سپید و دراز شبیه به دندان فیل داشته و زیر شکمش کیسه کوچکی است که در آن ماده ای جمع میشود که با مالیدن شکم خود به سنگ کوهها آن ماده بر زمین ریخته و خشک میشود که آن ماده خوشبو را آریائیان جمع آوری نموده و با نام مشک به سراسر دنیا صادر مینموده اند . در روزگاران قدیم مشک آریائی یکی از صادرات مهم این مردم بسوی سوریه – فلسطین – حجاز – چین و رم بوده است .

«مشبک» از کلمه پارسی شبکه گرفته شده است بمعنای سوراخ سوراخ شده – روزنه دار – شبکه – شبکه شده – بخش بخش شده و .

«مصلوب» عربی شده کلمه چلیپ «چلیپای» پارسی است . چلیپا را در پارسی به تیره ای از گیاهان که گلهای آنها دارای چهار گلبرگ و بشکل صلیب (چلیپا) است چون گل شببو میگویند .

چلیپا در فرهنگ شاعران کنایه ای از زلف یار هم بوده است که چون صلیب بافته میشده است .

استفاده در قرآن : ثم لأصلبنكم أجمعين (سوره اعراف آیه ۱۲۴)

مطلا» به کمک کلمه فارسی «تلا» (طلا) ساخته شده است که بمعنای زر اندود – زرکاری شده و تلا اندود میباشد .

تلا بمعنی زر ، یکی از فلزات گرانبها به رنگ زرد میباشد که در هزار و صد درجه حرارت ذوب میشود . اسیدها به تنهائی در تلا اثر نمیکنند اما مخلوطی از جوهر نمک و نیز آب آنرا حل میکند . معادن تلا بیشتر در کوههای اورال بصورت رگه هائی در داخل صخره ها یا بحالت ذرات مخلوط با شن و خاک وجود داشته و دارد . در ایران – آمریکا و استرالیا نیز در بعضی مناطق تلا بدست میآید .

«مغموم» که واژه ای است عربی شده که از اصل پارسی «غم» گرفته شده است و بمعنای اندوهگین – غمدار – افسرده – غمناک – پژمان – رنجور – پژمرده – اندوهناک – روان خسته و پریشان میباشد .

«مفتول» از ریشه پارسی پلیته (فتیله) گرفته شده است بمعنای فتیله دار و تابدار .

پلیته به پنبه و یا لته تاب داده یا نوارنخی که در چراغ نفتی و روغنی بگذارند گفته میشود .

«مقالید» جمع مقلید یا مقلاد که همان کلید پارسی است میباشد که اقلید (کلید) و اقالید هم میگویند .

«ملکوک» را زبان عرب از کلمه لک یا لکه پارسی گرفته است که بمعنای لکه دار – چرکین – ناپاک – آلوده و لک شده میباشد .

«ممهور» از مهر پارسی گرفته شده است بمعنای مهر شده .

«موج» واژه ای پارسی است که وارد زبان عرب شده است و کلماتی چون مواج – متموج و تموج نیز از آن ساخته شده است .

«ن – نون» (النون – أنون) پهلوی است که بمعنی هرچی میخواهی بگو – هر کاری که میخواهی بکن .

نون (ن) فرمان و رخصت ، آزادی برای عمل و انجام کاری است .

استفاده در قرآن : ن و القلم و ما یسطرون (سوره قلم آیه ۱)

«نسخ» همان نسک پارسی است .

نسک در زبان پهلوی به کتاب و یا بخشی از کتابی گفته میشود و نیز هر بخش از بیست و یک بخش کتاب اوستا را که به منزله فصل و باب میباشد را هم نسک – نسکا و نسکه میگفته اند . در زبان عرب از واژه نسک (نسخ) کلمات بسیاری چون استنساخ – تنسیخ – منسوخ – ناسخ – و نسخه ساخته شده است .

استفاده در قرآن : فینسخ الله ما یلقی الشیطان (سوره حج آیه ۵۲)

«نظر» همان «نگر» پارسی است که بعلت عدم وجود «گاف» (ظ) جای آنرا گرفته است و با این کلمه (معرب) عرب شده ، اعراب واژه ها و افعال بسیاری چون : انظار – انتظار – مناظر – منتظر – ناظره – منظور – ناظر – نظار – نظاره – نظری – نظیر – نظریه و . . . را ساخته اند .

«نقش» همان کلمه پارسی «نخش» میباشد که بمعنای رد – پیکر – نشان – پی نگار – برنامه – تندیس – راهکار میباشد .

«نقل» (نغل) واژه ای پارسی است که به شکر بادام ریز گفته میشود و نوعی شیرینی که از شکر درست میکنند و نیز به آنچه برای تغییر ذائقه بخورند گفته میشود . در زبان عرب کلمات تنقل و تنقلات که به آجیلها و خوردنیهای سرگرم کننده میگویند نیز از نغل ساخته شده است .

«نور» واژه ای پارسی است که از ریشه پهلوی آر – آنور – آنر – آنرش – و نیز نار – انار – آذر گرفته شده است و بمعنای آتش – فروغ – روشنائی – رخشندگی – پرتو – و درخشش میباشد .

«ورق» همان برگ پارسی است که در زبان عرب تغییر شکل داده است .

«ورم» واژه ای پارسی است که در چم (معنی) باد کردن – آماس کردن میباشد .

در زبان عرب واژه هائی چون تورم – متورم و . . . نیز از آن ساخته شده است .

«وزارت» از کلمه پارسی وزیر گرفته شده است که در پارسی میشود وزیری .

«هندسه» همان کلمه پارسی اندزه و اندازه میباشد که در زبان عربی تغییر شکل و شمایل داده است .

اندازه (هندسه) بمعنی مقدار – پیمانه – مقیاس و آنچه که مقدار چیزی را با آن تعیین کنند . قدر – مرتبه – لیاقت – دانش – اندازه یابی – پیمایشگری – نقشه برداری و . . . میباشد .

«هود» در پارسی بمعنای آتشگیره – لته سوخته و . . . میباشد .

هود نام یکی از رؤسای قبیله آدمیان و نام فرزندی از نوح هم بوده است که تخلف بزرگی مرتکب شد ولی بعدا توبه کرده و گفت گوئی یکبار در آتش سوختم و دوباره از خاکسترم موجودی دیگر شدم . بدین رو آریائیان از دیر زمان به تمامی فرزندان آدم – یهود و یهودیان (فرزندان هود) میگفته اند .

«یاقوت» که یاکند پارسی است نوعی سنگ گرانبهاست که از معدن بدست میآید و سرخرنگ و زرد و کبود و سبز و سفید میباشد . نوع سرخرنگ آن از بهترین سنگهای گرانبهاست .

واژه های حبشی در قرآن

الا رائک = بزبان حبشی به سریرها می گویند .

اواه = باور کننده .

[illegible]

PDF VERSION BY http://www.MyOwnFlag.org

حوب = گناهی .
دری = درخشنده .
سینین = زیبائی .
شطر = روبرو .
طه = یا پیامبر .
طاغوت = کاهن ، آخوند .
العرم = سد آب .
غیض = کاسته شدن .
قوره = سپر .
کفل = دو برابر .
مشکوه = روزنه .
منساه = عصا .
ناشئه = شب زنده داری .
یس = ای انسان .
یصدون = ناله می کنند .

چند واژه رومی در قرآن

صراط = راه .
طفق = قصد کردن .
فردوس = باغ .
قسط = عدالت .
قسطاس =ترازو .

چند واژه سریانی در قرآن

یم (الیم) =دریا .
هون = حکیمان .
قیوم = کسی که نمی خوابد.
عدن =درخت انگور(جنات عدن = باغهای انگور) .
طور = کوه .

چند نمونه از واژه های عبری در قرآن

اخلد = بسوی پستی زمین تمایل کرد .
بعیر = هر چیزی که بر آن بار کنند .
را عنا =دشنامی است بزبان عبری .
الرحمن = اصل عبری آن رخمن است یعنی بخشنده .
طوی =مرد .
مرقوم = نوشته شده .
هدنا =توبه کردیم .
قمل = نوعی ملخ است .

چند نمونه از واژه های نبطی در قرآن

ورز = ریسمان و پناه .
وراء = پیش .
ملکوت = فرشته .
کفر = پاك کرد .
قط = کتاب .
مزهن = پاره پاره کردن .
سیناء = زیبائی .
سفره = خوانندگان .
حواریون = شستشو دهندگان .
حصب = هیزم .
اکواب = کوزه ها .
اسفار = کتابها .
ال = خداوند .
الیم =دردناك .

هر چند سال ۱۳۵۹ در نشریه ارشاد (چاپ ایران) و در سال ۱۳۶۱ در کتاب "اجتهاد نوپردازی در اندیشه" در مورد عصمت و خطاها و اشتباهات پیامبران و امامان ، شرحی مختصر نوشتیم ، اما در اینجا چون سخن از قرآن است و چگونگی سرودن و پیدایش آن ، لازم است که در باره این مسئله مهم یکبار دیگر صحبت کنیم .
اما در آنجا نوشتیم که عصمت و معصوم بودن ، دال بر اشتباه و خطا نکردن نیست . زیرا هر کسی میتواند انسان معصومی باشد ، اما خطاکار هم باشد ! در این رابطه اول بایستی دید که معنی عصمت چیست ؟!
در المجعم العربی میخوانیم که : " عصمت یعنی قدرت دوری از گناه برای فردی که توانائی انجامش را دارد !! "
و بدرستی پیداست که دوری از گناه با دوری از خطا و اشتباه فرق دارد ! زیرا گناه یک مسئله دینی و وجدانی است که بار معنوی دارد ! اما خطا و اشتباه که هر دو واژه هائی عربی است ، در هر روز و هر ساعت نسبت به انجام امور روزانه سیاسی ، اجتماعی ، خانوادگی امکان وقوع دارد ! و فرد هر چند پاک و منزه از گناه باشد ، اما میتواند در کارها و تصمیم گیریهای روزمره دچار شبهه و خطا بشود .
در طول تاریخ هیچ عالمی منکر این خطاها و اشتباهات نشده است ، الا اینکه کلاه شرعی ، فلسفی سر قضیه کرده اند و بجای استعمال واژه خطا و اشتباه ، از کلمه "ترک اولی" استفاده نموده اند ! که این واژه خطا و اشتباه است زیرا ترک اولی ، یعنی گزینش یکراه از میان چند راه و آنچه ارجحتر بوده است ، ترک شده و آنچه ارجح نبوده گرفته شده است ! که اینهم با خطا و اشتباه در ذات کلمه فرقی ندارد !

باری ، در پی این خطاها و اشتباهات بارها و بارها ، پیامبر اسلام توسط مشاوران برجسته خود توبیخ شده است ، که البته این توبیخ را هم ، علما ، "عتاب" (یعنی سرزنش نمودن) خوانده اند و توبیخ کننده را نه مشاوران بلکه جبرئیل و خداوند نامیده اند ! و ما قبلا تجسم فیزیکی یک ملائکه از آسمان آمده بسوی پیامبر اسلام را از سوی خداوند ، تشریح کردیم و پی بردیم که فرستادن ، فرستاده برای فرستاده اساسا کاری خطاست . و از طرفی میتوانیم اینرا بپذیریم که مشاوران درجه یک پیامبر اسلام ، چون "سلمان پارسی" ، "صهیب رومی" ، "بلال حبشی" ، "بحیرا" اهل بصری ، و "قس" فرزند "ساعه" (که در مورد این شخص مجال سخن گفتن در این نوشته نشد) و . . . . . که در آفرینش اسلام و پیدایش قرآن ، نقش مهمی داشته اند – در کنار هوش و استعداد و حس ، نهان پیامبر اسلام – جبرئیل بوده اند و فرستاده خدا !! و در غیر این صورت شان و مرتبت حضرت محمد بمراتب کاهش پیدا خواهد کرد ! زیرا که خداوند تا آن حد ، پیامبرش را لایق نمیدانسته که با او مستقیما سخن بگوید ؟! و یا گوشی تلفن را برداشته و بدون واسطه و رابطه با او گفتگو کند ! لذا شخص ثالثی را برای این کار برگزیده که هی برود و هی بیاید و پیام رد وبدل کند !!؟
باری ، سرزنشهائی که پیامبر اسلام شنیده است وتا به امروز در قرآن موجود است ، در مورد مسائل متعدد و مختلفی بوده است :
۱– مثلا هنگامی سرزنش شده از اینکه در کنار الله (خداوند) اله (خدای) دیگری قرار داده است : "لا تجعل مع الله الها آخر" با خداوند بزرگ خدای دیگری قرار مده (سوره ۴ آیه ۱۵۰)
۲– هنگامه ای دیگر پیامبر اسلام سرزنش شده از اینکه در برابر دیگران ترسیده و شک نموده و پا عقب کشیده است : "فلا تکن من الممترین" (سوره ۳ آیه ۶۰)
(ای پیامبر) تو خود از شک کنندگان (به دینت) مباش !
۳– پیامبر اسلام سرزنش شده از اینکه دلگیر و غمگین میشده است از گفته رقیبان و پیران قریش که وی را تهدید میکرده اند : "ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون" (الحجر آیه ۹۷)
(ای پیامبر) ما بدرستی میدانیم که تو از گفته های آنها دلگیر و نگران میشوی و . . . . .
۴– و سرزنش شده است پیامبر اسلام از اینکه ، بعضی از اوقات مسائل فلسفی قوی و وقایع تاریخی مهم را که توسط جبرئیل ها (مشاورانش) سروده میشده است را نمیتوانسته بپذیرد و در بیان آنها شک میکرده است ، که در این مواقع از او دعوت میشده است تا برود و تاریخ و فلسفه را مطالعه کند : "فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک" ؟ (سوره یونس آیه ۹)
و اگر به آنچه که ما میسرائیم (فرود می آوریم از سخنان تاریخی و فلسفی) شک داری (و نمیتوانی آنرا درک کنی) برو و از کسانیکه کتاب خواندن را میدانند ، (و تاریخ قبل از ترا خوانده اند) بپرس .
۵– و نیز پیامبر اسلام سرزنش شده است از اینکه به سخن کفار و منافقین گوش کرده و از آنها اطاعت نموده است !؟ اینجا مسئله خیلی زیباست که در قرآن دقیقا از واژه "لا تطع" یعنی اطاعت مکن استفاده شده است ! و این مربوط به هنگامه ای میشود که "ابوسفیان" و "عکرمه" بعد از جنگ احد به مدینه آمده و در خانه "عبدالله ابن ابی" با پیامبر اسلام یک جلسه سری تشکیل دادند .
"و از پیامبر اسلام خواستند تا خدایانشان را به بدی یاد نکند و به شفاعت کردن آنها ، چون قبل از آوردن اسلام ، قائل باشد . پیامبر اسلام پذیرفت تا چنین کند" اما جبرئیل (ها) نپذیرفتند .
(نقل از الهی قمشه ای پاورقی قرآن آیه ۱ سوره احزاب)
با این آیه :
"یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین والمنافقین" (سوره احزاب آیه ۱)
یا پیامبر ، بخداوند پناه ببر و از کفار و منافقین اطاعت مکن !
۶– بارها پیش می آمده است که پیامبر اسلام ، شتابزده میشده است و سخنانی به زبان می آورده ، با عنوان آیات قرآنی که مورد تائید مشاوران (جبرئیل) نبوده است ، در این هنگامه ها از وی دعوت میشده است که از خداوند بخواهد تا علمش زیاد شود تا سخن نسنجیده ای را به زبان نیاورد :
"و لا تعجل بالقرآن من قبل از یعطی الیک وحیه و قل رب زدنی علما" (سوره طه آیه ۱۱۴)
در خواندن گفتارت بنام قرآن، پیش از آنکه وحی بسویت بیاید ، شتاب مکن و همواره بگو خداوندا ، دانش مرا فزون کن .

احمـــد اینجـــا ندارد مال سود   سینه باید پرز عشق و درد و دود
اعمـــی روشنـــدل آمد در مبند   پند او را ده که حق اوست پند

(مولوی)
۷– در هنگامه ای پیامبر اسلام در پی پیشنهاد سران قریش میخواست که با آنان جلسات جداگانه ای بگذارد که مسلمانان پابرهنه در آن

آن مورد نیز سریعا پیامبر اسلام توسط قرآن مورد سرزنش قرار گرفت :
"و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغدوه والعشی . . . . . فتطردهم . فتکون من الظالمین " (سوره انعام آیه ۵۲) کسانیکه با تو ، خداوند را هر صبح و شام میخوانند را از خود طرد مکن ، اگر چنین کنی از ستمکارانی !

۸- در همین رابطه مواقعی پیش می آمد که پیامبر اسلام در هنگامه ایکه سرگرم گفت و شنود با سران قریش بود ، پاسخ سلام مسلمانان تهیدستی را که از کنارش عبور میکردند را نمیداد . زیرا که(در ابتدای کار) اشراف قریش مرتب پیامبر اسلام را سرزنش میکردند که یاران تو مشتی گدا و پابرهنه و برده هستند ! و سوره ای در قرآن دقیقا در همین مورد آمده و پیامبر اسلام توبیخ شده است از اینکه جواب سلام "ابن مکتوم" که مسلمانی گدا و نا بینا بوده را نداده است .

" عبس و تولی ان جاءه الاعمی " (سوره عبس آیه ۱) ترشروئی کرد و روی برگرداند . آنگاه که آن مرد نابینا آمد
"اما من استغنی ، فانت له تصدی ؟ "
اما آنکسی که توانگر است ، تو روی خود بدو میکنی ؟
"و اما من جاءك یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی؟ "
و اما آن گدائی که دوان دوان بسوی تو می آید و میترسد ، تو او را رها کرده ، بدیگری میپردازی ؟
"قتل الانسان ما اکفره "
مرگ بر این آدمی باد که چه نا سپاس است .

۹- و نیز پیش می آمده است که پیامبر اسلام در چاههای فتنه های دشمنان خود افتاده است و بگفته قرآن ، در برابر آنان و خواسته هایشان زانو زده (زانو زدن دقیقا واژه ای است که در قرآن استفاده شده است) و یا نزدیک بوده است که بزند :

"و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره . . . . . ولولا ان ثبتناك لقد کدت ترکن الیهم . . . . . اذا لاذقناك ضعف الحیوه و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا " (سوره الاسرار ازآیه ۷۳)

نزدیک بود که(اشراف قریش) ترا بفریبند از آنچه بتو وحی کرده بودیم تا بما تهمت زده (و دروغی را به ما نسبت دهی) تا باتو دوستی کنند و اگر نه آن بود که پایداریت داده بودیم نزدیک بود که اندکی در برابر آنها زانو بزنی که در آن صورت ترا دو چندان در دنیا و دو چندان در آخرت عذاب میکردیم و برای خودت یاوری بر ضد ما نمی یافتی !

البته بسیاری از علما این آیه را به "غرانیق" هم مربوط میدانند ، اما چون ما در این خصوص (آیات غرانیق) مفصل سخن خواهیم گفت ، در اینجا زیاد وارد بحث نمی شویم .

تعداد همسران پیـــامبـــر اســـــلام

۱۰- مسئله مهم دیگری که پیامبر اسلام چندین بار در مورد آن سرزنش شده است و بمراتب در آیات قرآنی آمده است ، به همسران وی مربوط میشود !

در همین جا یکبار دیگر ذکر مسئله حجاب ضروریست و آن اینکه آیاتی که در مورد پوشیدن زنان آمده است و از زبان " عمر " جاری شده و تاکنون در قرآن مانده است ، مربوط میشده به زنان پیامبر ! زیرا وی زنان بسیاری داشته و چون رهبر امتی بوده است و آنهم نه خودش بلکه " عمر " که پدر یکی از همسران وی بوده ، به پیامبر اسلام پیشنهاد میکند که زنان شما (پیامبر اسلام) خود را بپوشانند . که این مسئله بعدا عمومیت داده شد به تمامی مسلمین ، وگرنه پیامبر اسلام خودش عایشه را با گیسوان بلند و زیبایش به روی دوش خود مینهاده است و به تماشای بازار و رقصهای کولیها می برده است ! از سوئی پس از اینکه مسئله رابطه عایشه با آن اعرابی مطرح شد نیز بیشتر مسئله پوشش و در حرم ماندن زنان پیامبر جدی شد .

حمیرای پیامبرکه بود ؟

در رابطه با عایشه چون سخن رفت ، بد نیست که به مسئله او در میان ایرانیان اشاره ای کوتاه کنیم :

همه بخوبی میدانیم که سالیان سال حتی تا به امروز نام عایشه در میان ایرانیان (شیعه) مساوی بوده است با فاحشه و کلا عایشه بعنوان فحشی بسیار بد ، برای زنان و دختران استفاده میشده و میشود ، و این مسئله چون عمر سوزان مورد تائید همه روحانیون هم بوده است و هرگز جائی دیده نشده است که روحانی ای ، عایشه مساوی با فاحشه و عمر سوزان را نفی کند ! بویژه اینکه اصلا در میان شیعیان ، هیچ دختری عایشه نام نهاده نمیشود ، با اینکه عایشه بزرگترین عشق و محبوبترین همسر پیامبر اسلام بوده است ، و چنانچه در صحیح و یا صحاح بخاری آمده است : "پیامبر اسلام بارها به عایشه نماز خوانده است ! یعنی عایشه در برابر پیامبر دراز کشیده بود و محمد رو به او و رو به قبله نماز خوانده است ! عایشه خواسته از جا برخیزد اما پیامبر اسلام گفته است : نخیر ، یا حمیرای من آسوده باش ! خداوند ، هم نمازم را بهتر خواهد پذیرفت اگر حمیرائی چون تو رو در رویم باشد . "(نقل از صحاح بخاری)

باری ، این را بایستی در لابلای تاریخ جست که چرا عایشه ، کسی که پیامبر اسلام از شش سالگی او را نامزد خود کرد و در هشت یا نه سالگی بخانه برد را ایرانیان فاحشه میخوانند ؟!

چنانچه طبری می نویسد : عایشه هر چند نامزد کسی دیگر بود و ابوبکر مخالف عقد او با پیامبر اسلام ، اما پیامبر اسلام توانست همه را راضی کرده و عایشه را به عقد خود در آورد .

در رابطه با فتنه گریها و طنازیهای عایشه نیز ، پیامبر اسلام در قرآن سرزنش شده است :

میدانیم که پیامبر اسلام بین پانزده تا بیست همسر رسمی داشته و بعلاوه دهها کنیز ، که اکثر آنان را در جنگها بعنوان غنیمت بدست آورده بود ، زیرا آئین جنگی تازیان بدوی را پیامبر اسلام هم پذیرفته بود و به آن عمل می کرد .

در پی پیروزی ، لشکر فاتح علیرغم اینکه دارائیهای شکست خورده ها را بعنوان غنیمت صاحب میشدند ، دختران و زنان شکست خورده ها نیز بین سپاه فاتح تقسیم میشدند ، حتی اگر زنانی بودند که دارای همسر و فرزند بودند ، بر اساس فتوای پیامبر اسلام ، به همسران خود حرام میشدند و جزو غنائم جنگی محسوب میشدند و سپاه فاتح میتوانست آنها را صاحب شود .

[illegible]

در این مورد تنها به نقل سخنی از یاران پیامبر اسلام اکتفا می کنیم :
هنگامیکه سپاه اسلام برای جنگ با بنی اصغر آماده میشد ، و پیامبر اسلام از مردم دعوت به شرکت میکرد ، "جد" یکی از سپاهیان نامدار اسلام به پیامبر اسلام گفت :
"ای پیامبر ، بمن اجازه ماندن ده و مفتونم مکن ، مردم میدانند که هیچکس از من به زنان دلبسته تر نیست و بیم آن دارم که اگر زنان بنی اصغر را ببینم شکیبائی از آنها نتوانم ! "
چنانچه بارها گفته شده است خود پیامبر اسلام هم عشق بسیاری به زنان داشت و میگفت که : از دنیا سه چیز را برگزیده "زن – عطر – عبادت" . بدین رو در پیروزی جنگها ، قبل از همه پیامبر بود که زن دلخواه خود را از میان بازماندگان سپاه شکست خورده انتخاب میکرد ! و رسم وی بر آن بود که عبای خود را به روی زن دلخواه می انداخت ، یعنی که آن زن گزیده اوست .
اغلب همسرانی که پیامبر اسلام از جنگها بدست آورده بود ، کسانی بودند که دارای شوهر بودند و یا شوهران خود را در جنگ از دست داده بودند و یا هم با وجود زنده بودن شوهر ، زن به نکاح پیامبر اسلام درمی آمد .
چند نمونه را در اینجا از تاریخ الکبیر نوشته محمد بن حریر طبری نقل می کنیم :
"صفیه شوهر اولش "سلام" نام داشت که پس از مرگ او ، چون خوش قامت و خوش صورت بود خواستگاران بسیار داشت و با مردی بنام "کنانه" ازدواج کرد . پیامبر اسلام در جنگ بنی نضیر فرمان داد تا گردن کنانه را بزنند . . . . . . هنگامیکه پیامبر به روز خیبر اسیران را می دید ، ردای خویش را بر صفیه افکند که خاص او شد . (صفحه ۱۲۹۵)
– به سال غزای مریسیع که سال پنجم هجرت بود ، پیامبر اسلام "جویره دختر حارث" را به همسری گرفت ، پیش از آن "جویریه" همسر "مالک بن صفوان" بود و جزو اسیران جنگ مریسیع ، سهم پیامبر اسلام شد .
– پیامبر اسلام "شنباء دختر عمرو غفاری" را درپی قتل عام قبیله اش به همسری گرفت و چنان بود که وقتی "شنباء" به نزد پیامبر اسلام آمد ، عادت زنانه بود و پیش از آنکه پاک شود (و با محمد همخوابه شود) ابراهیم پسر پیامبر اسلام بمرد و "شنباء" (که از غنائم جنگی بود) گفت : اگر محمد ، پیامبر بود ، محبوبترین کس او (قبل از زفاف با من) نمی مرد ! درپی این سخن پیامبر اسلام او را رها کرد . (صفحه ۱۲۹۶)
– پیامبر اسلام از زیبائی و خوش اندامی "غزیه دختر جابر" شنیده بود و "ابو اسید" را بخواستگاری او فرستاد . . . . . وقتی زن پیش پیامبر اسلام آمد (برای همخوابگی ، مخالفت کرده) گفت :
رای من در این کار دخالت نداشت و از تو به خدا پناه می برم . . . . . پس پیامبر او را پیش کسانش فرستاد .
– پیامبر اسلام "ام حبیبه دختر ابو سفیان" را که شوهر داشت بنام "عبیدالله" و جزو مهاجرین به حبشه رفته بود و در آنجا مسیحی شده بود را نیز به نکاح خود در آورد ، البته برخی نوشته اند ، پس از مرگ شوهرش .
– زن دیگری را پیامبر اسلام به نکاح خود در آورد که قصه اش را همه شنیده اند و چند آیه درقرآن به این مسئله مربوط میشود ، وی "زینب" همسر "زید بن حارث" پسر خوانده پیامبر اسلام است .
روزی پیامبر اسلام به خانه پسر خوانده خود رفت ، "زینب" بود اما "زید" نبود . پیامبر اسلام با دیدن زینب (بی حجاب در خانه) به شعف آمد و گفت : "فتبارك الله احسن الخالقین" وقتی "زینب" قصه را با شوهرش باز گفت و چون "زید" درك کرد که پیامبر اسلام از همسر او خوشش آمده است ، وی را به خانه پدر خود فرستاد . در تائید این ازدواج آیه ای در قرآن آمده است . (سوره احزاب آیه ۳۷)

زنانی که پیامبر اسلام خواست ، اما به آنان دست نیافت

علیرغم تمامی زنان و کنیزانی که در حرم پیامبر اسلام بودند ، هر از چندی از زنان دیگری نیز پیامبر اسلام خواستگاری میکرد و با همه اقتدار و عظمتی که پیامبر اسلام داشت ، افرادی بودند که همخوابگی و ازدواج با وی را رد میکردند :
– از جمله "ام هانی دختر ابوطالب" بود که نامش "هند" بود پیامبر اسلام از او خواستگاری کرد و "ام هانی" نپذیرفت و گفت فرزند دارد .
– و نیز "ضباعه دختر عامر" را از پسرش "سلمه" خواستگاری کرد و او گفت : تا رای او را (مادرم) را بپرسم . . . . . وصلت انجام نشد .
– "صفیه دختر بشامه" را که اسیر شده بود پیامبر اسلام خواست ، اما "صفیه" نپذیرفت و او از پیامبر اسلام خواست تا با شوهرش بماند و پیامبر اسلام اجازه داد .
– همچنین پیامبر اسلام از "ام حبیب دختر عباس" خواستگاری کرد ، اما "عباس" همشیری خود را با پیامبر اسلام بهانه کرد و عقد انجام نشد .
دیگر اینکه پیامبر اسلام ... جمره دختر حارث" را نیز خواستگاری کرد و پدرش (بدروغ) گفت (دخترم) عیبی دارد ! (صفحه ۱۲۹۸)

و امـــــا خـــطای دیگر پیامبر اسلام

باری ، یکی از اشتباهات دیگر پیامبر اسلام همین مسئله زنان او بوده است ، بگونه ایکه تقریبا سه سوره (نساء ، احزاب و تحریم) با بیش از یکصد آیه در مورد پیامبر اسلام و زنانش آمده است (که البته همه این آیات خصوصی بوده و مختص خود پیامبر بوده است اما بعلاوه ماندن تا به امروز این آیات همگی جزو احکام اسلامی هم شده است) و در جائی از سوره احزاب ، پیامبر اسلام شدیدا منع شده است از اینکه زنی جدید بگیرد و حتی از واژه حرام استفاده شده است اگر زنی جدید بگیرد :
"لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبد لهن من ازواج ولوا عجبک حسنهن " (سوره احزاب آیه ۵۲)
پس از این زنان ، هیچ زن دیگری بر تو حلال نیست و نه میتوانی زنی بجای زنی اختیار کنی یعنی زنی را با زنی دیگر عوض کنی هر چند که از زیبائی آنها (زنانی که خواهی دید) ترا خوش آید !!
لازم بیادآوریست که در زمان جاهلیت رسم بود که اعراب زنان خود را با هم تبدیل و تعویض میکردند و با این آیه تبدیل زن که هنوز

قصه از این قرار بوده است که چون برخی از زنان پیامبر اسلام غنائم جنگی بودند در نگاه زنان دیگر چون "عایشه" که سوگلی حرم بود منزلتی کمتر داشتند و زنان اشراف قریش ، چون : "عایشه دختر ابوبکر" ، "حفصه دختر عمر" ، : اسماء دختر عثمان" ، "ام حبیبه دختر ابوسفیان" و "زینب" . . . . . توطئه ای تدارك می بینند تا پیامبر اسلام به خانه زنان کنیزش ، خصوصا "ماریه" که سیاه چهره بوده است ، نرود تا بتواند بیشتر به زنان دیگرش برسد ! و پیامبر اسلام در دام دسیسه زنان می افتد و در حضور آنها سرگند یاد می کند که دیگر با "ماریه" همخوابه نشود و او را بر خود حرام کند ، در پی این سوگند ، آیه ای قوی و تند برای سرزنش پیامبر اسلام می آید
"یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک" ؟ والله غفور رحیم "(سوره تحریم آیه ۱)
ای پیامبر ، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است ، برای خشنود ساختن زنانت بر خود حرام میکنی ؟ (رفع خطا کن که اینبار) خداوند آمرزنده و مهربان است (با تو) .
البته شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در رابطه با آیه "تحریم" قول دیگری را هم نقل کرده است و آن اینکه :
"پیامبر اسلام در خانه همسرش "حفصه دختر عمر" بود ، "حفصه" برای دیدن پدرش از خانه بیرون میرود و حضرت محمد پس از چندی "ماریه" را به خانه "حفصه" برده و با وی همخوابه میشود ، وقتی "حفصه" بخانه باز میگردد و از جریان با خبر میشود به پیامبر اسلام پرخاش میکند که چرا با زن سیاه کنیزی که بوی بد میدهد در خانه اش همبستر شده است . . . . . پیامبر اسلام با پوزش خواهی از "حفصه" از او قول میگیرد بشرطی که واقعه را برای کسی نقل نکند ، وی "ماریه" را بخود حرام کرده و او را به ابوبکر خواهد بخشید !
پیامبر اسلام تحریم میکند ولی "حفصه" بقول خود عمل نکرده و جریان را برای همه تعریف میکند و دیگر زنان ، پیامبر اسلام را به مسخره و سرزنش میگیرند . "
و تحریم نمودن تبدیل زنان نیز از همین هنگامه آغاز شده است .
لازم بیادآوریست که "ماریه" مادر "ابراهیم" تنها پسر پیامبر بوده است و "ماریه" هدیه ای بوده از سوی "مقوقس" برای حضرت محمد :
"پیامبر اسلام یک خواجه نیز داشت بنام "مابور" که "مقوقس" او را با دو کنیز دیگر به وی هدیه کرده بود ، یکی از آنان "ماریه" بود که او را به زنی داشت . . . . . "مقوقس" این خواجه را با دو کنیز اهدائی فرستاده بود . . . . . و گویند همو بود که گفته بودند با "ماریه" رابطه (نامشروع) دارد و پیامبر اسلام ، امام علی بن ابیطالب را فرستاد و گفت او را بکشد ، و چون امام علی را (مابور) بدید و از قصه وی آگاه شد ، جامه از تن در آورد و معلوم شد که آلت مردی ندارد و امام علی دست از او بداشت ". (صفحه ۱۳۰۲ تاریخ کبیر طبری)
البته در رابطه با خلافکاری و فحشای (عین کلمه قرآن است) زنان پیامبر اسلام آیه ای در قرآن هست و شاید این آیه در پی همین اتهامات جنسی به "ماریه" و "عایشه" و . . . . . سروده شده است بویژه که خود پیامبر اسلام احتمال آنرا میداده است که امام علی را مامور ترور متجاوز نموده است .
اما آیه ایکه در رابطه با فحشاء زنان پیامبر اسلام آمده است ، در سوره احزاب می باشد :
"یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعیفین و کان ذلک علی الله مسیرا" (آیه ۳۰)
ای زنان پیامبر ، هر کس از شما که فحشا کند (و این فحشا) ثابت و روشن شود عذابش بیشتر خواهد شد و بیشتر ، انجام (اینگونه عذابها) برای خدا آسان است .
در جائی دیگر در همین سوره احزاب آیه ای آمده است که زنان پیامبر اسلام از اینکه با مردها به عشوه و ناز سخن بگویند منع شده اند ، تا جائیکه پیامبر اسلام مجبور میشود دستور بدهد تا زنانش از پس پرده با مردان سخن بگویند :
"یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا" (آیه ۳۲)
ای زنان پیامبر ، شما چون زنان دیگر نیستید ، تقوی و پرهیز کاری پیشه کنید و با خضوع و عشوه و نرم سخن مگوئید تا آن مردی که در قلبش مرضی هست بطمع بیفتد ، جدی و درست سخن بگوئید
"و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه .
و در خانه های خود بمانید و چنانچه در زمان جاهلیت خود نمائی میکردید (در بازارها) و زینتها و زیبائیهای خود را آشکار میکردید ، مکنید !
پس از این کلا ورود مردها بخانه های پیامبر اسلام ممنوع میشود :
"یا ایها الذین آمنوا لا تدخلو بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام " (آیه ۵۳) .
ای کسانیکه ایمان آورده اید به خانه های پیامبر داخل مشوید ، مگر اینکه شما را برای غذائی دعوت کند .
و بعد میگوید که اگر هم دعوت شدید پس از صرف غذا خانه پیامبر را ترك کنید .
شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در رابطه با این آیه می نویسد :
"پس از اینکه پیامبر اسلام "زینب" همسر "زید" پسر خوانده خود را بخانه خود آورده و او را عقد کرد ، جشنی بر پا نموده و گوسپندی را برای اصحابش کباب کرد پس از اینکه همه غذا خوردند پیامبر اسلام برخاست ، تا میهمانان بدانند که جشن تمام شده و باید بروند .
همه خارج شدند جز چند نفر که بر جای ماندند و درحال گفت و شنود با زن پیامبر بودند ، پیامبر اسلام خود نیز از خانه خارج شد تا اعرابی ها بدانند که باید خارج شوند ، پس از چندی که حضرت محمد به خانه بازگشت ، دید که چند عرب هچنان مشغول خوش و بش کردن با همسر (و یا همسران) وی هستند ، در اینجا بود که این آیه تلاوت شد تا این افراد از خانه خارج شوند . "
و چون تازیان شدیدا به زنان زیبای حضرت محمد چشم داشتند ، در همین سوره احزاب ازدواج با زنان پیامبر اسلام ، پس از مرگ وی ممنوع اعلام میشود :
"و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا" (آیه ۵۳) .
نباشید چنانکه آزار دهید پیامبر خدا را ، و نه اینکه زنهایش را بعد از او هرگز به زنی گیرید . . . . . !
اعراب که نسبت به زنان زیبای پیامبر اسلام حسادت می ورزیدند ، مرتب با هم می گفتند که : چرا (حضرت) محمد میتواند هر زنی را انتخاب کند و حتی زنان ما را بکابین خود در آورد ؟ اگر او بمیرد ما هم با زنان زیبای او ازدواج می کنیم . . . .

(چون ساکنین غیر مسلمان مدینه ، زنان زیبا روی پیامبر اسلام و دیگر مسلمانان را آزار میدادند) و این سخن عمر جزو آیات قرآنی درآمد که تا به امروز باقی مانده است .
اما پیداست که یک مسئله تاکتیکی و مقطعی بوده است نه دستوری دائمی و همیشگی :
"یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یوذین " (آیه ۵۹) .
ای پیامبر به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو تا خود را بپوشند و این برای اینکه شناخته نشوند (و زیبائیشان به چشم نیاید) خوبست که آزار نبینند . . . . .

آیـــــات غـــرانیـــق

۱۱- اما اصلی ترین مسئله ایکه در رابطه با خطاهای پیامبر اسلام در قرآن موجود است آیات غرانیق می باشد . این مسئله در هنگامه های اولیه انقلاب اسلام سر و صدائی براه انداخت و در پی آن نیز خیلی کم در تاریخ ، بعنوان روایت تاریخ مطرح شده است ، و ما در اینجا به نقل از کتاب تاریخی ایکه توسط یکی از علمای شیعی بنام محمد بن جریر طبری نوشته شده است ، و مجموعه این تاریخ در ایران توسط ابوالقاسم پاینده به زبان شیوا و روان پارسی ترجمه شده است و در سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ بچاپ رسیده است ، عینا مطلب مربوط به این مسئله را که ، شیطان سخنانی به زبان پیامبر اسلام آورده و آیاتی را سروده است که الهی نبود ، و بعد قرآن گفته است شیطانی بوده و از قرآن حذف شده است را ، می آوریم .
قبل از هرچیز تاکید نکته ای ضروریست و آن اینکه این مسئله را برای اولین بارسال ۱۳۶۲ در کتاب "از میترا تا محمد" بطور خلاصه اینجانب طرح کردم و تکرار آن در این نوشته بدین خاطر است که هنگامیکه از قرآن سخن میگوئیم لازم است تا حداکثر مطلب و گزارش و خبری که پیرامون این کتاب در تاریخ مطرح بوده است را بیاوریم !
اما طبری در مورد آیاتی که شیطان به زبان پیامبر اسلام جاری میکند ، می نویسد :
"چون پیامبر اسلام دید که قوم (قریش) از او دوری می کنند و این کار برایش سخت بود ، آرزو کرد که چیزی از پیش خدای بیاید که میان وی و قوم نزدیکی آرد و چون این اندیشه در خاطر وی گذشت و خداوند این آیات را نازل فرمود :
"والنجم اذا هوی ، ماضل صاحبکم وما غوی وما ینطق الهوی " (سوره نجم آیه ۱ تا ۳) .
قسم به آن ستاره وقتی فرو رود که رفیقتان نه گمراه شده و نه به باطل گرویده است ، ونه از روی هوس سخن میکند .
و چون به این آیه رسید که :
"افرائیم الات و العزی ومناه الثلاثه الأخری "
(سوره نجم آیه ۱۹ و ۲۰) .
مرا از لات و عزی و منات سومین دیگر ، خبر دهید .
(در این هنگام) شیطان بر زبان وی انداخت که :
"لا تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن ترتضی " . این بتان والا هستند که شفاعتشان مورد رضایت است .
و چون قریشیان این بشنیدند خوشدل شدند و از ستایش خدایان خویش (توسط حضرت محمد) خوشحالی کردند و بدو گوش دادند . . . . . و چون پیامبر اسلام در قرائت آیات به محل سجده رسید ، سجده کرد و مسلمانان نیز با او سجده کردند و مشرکان قریش و دیگران که در مسجد بودند به سبب آن یاد که : پیامبر از خدایانشان کرده بود به سجده افتادند و هر مؤمن و کافر آنجا بود سجده کرد . . . . . و چون قریشیان از مسجد بیرون شدند خوشدل بودند و می گفتند :
(حضرت) محمد از خدایان ما به نیکی یاد کرد و آنرا بتان والا نامید که شفاعتشان مورد رضایت است . . . . پس جبرئیل بیامد و (به پیامبر اسلام) گفت : ای محمد چه کردی ؟ برای مردم چیزی خواندی که من از پیش خدا نیاورده بودم ! و سخنی گفتی که خدای با تو نگفته بود .
وپیامبر اسلام سخت غمین شد و از خدای بترسید و خدای عز وجل با وی رحیم بود و آیه ای نازل فرمود و کار را بر او سبک کرد و خبر داد که :
"پیش از او نیز پیامبران و رسولان چون وی آرزو داشته اند و شیطان آرزوی آنان را در قرائتشان آورده است " .
و آیه چنین بود :
"وما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم "
(سوره حج آیه ۵۲) .
پیش از تو رسولی یا پیامبری نفرستاده ایم ، مگر آنکه وقتی قرائت کرد ، شیطان در قرائت وی القاء کرد . خدا چیزی را که شیطان القاء کرده باطل می کند .
(تاریخ الملوك والرسل از صفحه ۸۸۰)
بدرستی پیداست که پیامبر اسلام که در صدد بود با مصالحه و مذاکره ، یا با هجوم و حمله و جنگ ، یا با موعظه و عقد قرارداد و یا با پذیرش ادیان پیش از خود ، سپاه اسلام را فشرده تر نماید ، -چنانچه در صفحات قبل دیدیم مثلا تمامی ادیان پیشین چون : زردشتی یهودی ، مسیحی ، ستاره پرستی و غیره را به رسمیت شناخته بود - بدیهی است چنانچه طبری گفته است :
پیامبر اسلام در نظر داشته که با پذیرفتن شفاعت و بزرگی بتهای قریش بتواند آنان را نیز به آئین خود در آورد که موفق هم میشود .
زیرا تمامی مشرکان بهمراه وی به سجده رفته و شهادتین را میدهند ! و از طرفی سه بت بزرگ قریش ، "عزی" ، "منات" ، و "لات" ، بتانی هستند که تا قبل از پیدایش اسلام در کعبه بوده و خود پیامبر اسلام همان کعبه را با همان بتها طواف میکرده و پدرش کلید دار آن بوده و پدر بزرگها و عموهایش ، نامهایشان با پیشوند نوکر و پسوند نام همان بتان بوده است چون : "عبد مناف" (که جد بزرگ پیامبر اسلام است) ، "عبد مناف" (یعنی نوکر بت زیبای مناف) ، "عبد العزی" (یعنی نوکر عزی) و "عبد الدار" (یعنی نوکر بتخانه کعبه) .
و نظر دیگر طبری در این مورد که پیامبر اسلام قوم خود را دوست داشته است نیز درست است ، علیرغم یکی دو جنگ و درگیری اولیه

را هم نمی گوید ! زیرا میدانیم که اساس مسلمان شدن در آن هنگامه که تا به امروز هم مانده است ، گفتن دو جمله بوده است :
"اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله"
(گواهی میدهم که هیچ خدائی جز الله نیست و گواهی میدهم که محمد پیامبر الله است)
این بازی با این دو جمله تا به امروز در میان شیعیان و سنیان همچنان باقی مانده است . مثلا یک جوان غیر مسلمان که عاشق یک دختر مسلمان میشود فقط لازم است این دو جمله را بگوید ، تا اولیاء و غیره قبول کنند که طرف مسلمان شده است !
دو خاطره از این بازی شهادتین را باز گو می کنم .
در بیروت با جوانی اسپانیائی آشنا شدم که میگفت : "نزد یک "روحانی مسلمان" زندگی می کند ، و مرا هم روزی به خانه اش دعوت کرد ، "روحانی مسلمان" که "شیخ" بزرگی بود و کلی مرید داشت ، به من و همه مریدانش می گفت این جوان را مسلمان کرده است . " جوان نامش "خوزه" بود و خانواده " شیخ " او را "حسین" صدا می کردند . "شیخ" یکی از بهترین اتاقهای منزلش را به جوان اسپانیائی داده بود و هر صبح و ظهر و شام هم صدایش می کرد و بر سر سفره می نشست و حتی پول تو جیبی هم به "خوزه" میداد .
وقتی که من به اتاق "خوزه" وارد شدم ، دیدم صلیبی به دیوار آویزان ، صلیبی روی میز است و "خوزه" هم صلیبی بگردن دارد و مرتب کتاب انجیل را میخواند . . . . . با دیدن این همه متعجب شدم و در خلوت از خوزه پرسیدم اگر تو مسلمان شده ای پس چرا هنوز با صلیب و انجیل زندگی می کنی . . . . . ؟
"خوزه" با خنده گفت : نه من هرگز مسلمان نشده ام و همچنان مسیحی هستم و تازه من یک مسیحی متعهد و خادم کلیسا هم هستم و الان هم برای کلیسا مشغول تحقیق در جامعه اسلامی هستم . . . . . بدو گفتم " پس چطور "شیخ "جلو همه مریدانش مدعی است که تو مسلمان شده ای و تو چیزی نمیگوئی ؟!
"خوزه" گفت : باحساب و کتاب "شیخ" من مسلمان هستم چون دو جمله بعربی از من خواست بگویم ، منهم گفتم ، اما برای خودم من مسیحی هستم ! و گفتن آن دو جمله چیزی که از من نکاست بلکه بسیار برایم بهره داشت و دارد ، که تو خود شاهدی . . . !
خاطره دوم مربوط میشود به یک دختر خانم هموطن زیبا و دانائی که روزی به من خبر داد ، میخواهد با جوانی فرانسوی ازدواج کند و جوان هم قبول کرده که مسلمان شود ! روزی که جوان را دیدم بشوخی از او پرسیدم که برای ازدواج حاضری مسلمان شوی ! در پاسخم گفت : اساس فکر من ازدواج با این مهرو است ! و گویا مسلمان شدن هم گفتن دو جمله آنهم به زبان عربی است ، و برای دستیابی به این عزیز رعنا من حاضرم یک کتاب به زبان عربی بخوانم ، چه رسد گفتن دو جمله که چیزی از من نمی کاهد و چیزی هم بر من نمی افزاید !
باری ! حتی ابو سفیان آن دو جمله را هم نگفته بود و به همان آئین بت پرستی خود مانده بود ، اما خانه اش با کعبه همسان بود ! و این مسئله جنبه مثبت نژادی پیامبر اسلام را میرساند که وی نژاد قریش را دوست و محترم میداشت ، با هر تفکری که بودند و چنانچه در "میترا تا محمد" نوشتیم حتی به سران قریش می گفت که با پذیرفتن آئین من ، گنجینه های مدائن را از آن شما خواهم کرد !
و میدانیم که وعده های جنات تجری فی تحت الانهار را اعراب وقتی به خراسان رسیدند ، گفتند :
این همان بهشتی است که پیامبر وعده داده بود زیرا که در شبه جزیره عربی ، جز خشکی و صحرا چیزی نبود ؟ پس وعده آب و مکانهای پوشیده از درخت (جنگل=جنات) بود و حوریان وعده داده شده را نیز ، تازیان همان بانوان و دوشیزگان مهرو و دلربای پارسی و بابلی و آسوری و رومی میدانستند . . . . . که در پی هجوم خویش بعنوان غنیمت صاحب میشدند و مردم هم نوکر و بنده و موالی میشدند و تازیان ارباب و مولا و سید !

سیدی و سیادت از کجا آمد؟

اینجا گفتنی است که "سید" ، که میلیونهایش در ایران است ، اینها حتما فرزندان حضرت محمد و یا حضرت فاطمه نیستند بلکه اعرابی زاده هستند زیرا قریش خود را آقای جهان (سید جهان) پس از اسلام میدانست و کلمه "سید" در زبان عرب بمعنی "آقا" بود ! اعراب در پی هجومشان به ایران همه را "برده "میپنداشتند و خود را "آقا" و "سید" ! و زنانی که به کابین تازیان مهاجم در می آمدند فرزندانشان "سید" خوانده میشدند و این خود یک برتری اجتماعی بود ، زیرا که تازیان حاکم بودند و . . . . . و بعنوان مثال در ایران اکثریت "سید"ها با "حسینی" ها و "موسوی" هاست ! و من با احترامی که برای هموطنانم و تمامی آدمیت دارم بایستی به آگاهی برسانم که :
قصد من از طرح این قضیه اصلا و ابدا توهین و بی احترامی به هیچکس نیست ، بلکه میخواهم اذهان روشن شود و مطمئن هستم آنانی که ذهنشان روشن شود خود ، اگر خواستند نام "سید" را از ابتدای اسمهایشان بر خواهند داشت . چنانچه در طی این چند سال دوستان بسیاری در اروپا در پی طرح دو دقیقه ای این مسئله ، قانع شدند !
باری ، میدانیم وقتی که میگوئیم "موسوی" یعنی فرزندان "امام موسی کاظم" ! و بطلان این القاب از همینجا پیدا میشود که چطور میشود "امام موسی کاظم" که حدود پانزده سال در زندان بوده است و در جوانی هم از دنیا رفته است میتوانسته این همه فرزند بر جای بگذارد ! ؟ و یا "امام حسین" اینکه در کربلا شهید میشود و تمامی فامیل و یارانش نیز در آنجا بقتل میرسند ! امروز اینهمه "حسینی" در میان شیعیان باشد !؟
بالعکس اگر "حسنی" (طباطبائی) و فرزندان "امام حسن" اینروزها و آنروزها اکثریت را داشتند ، باز منطقی تر بود ! زیرا که ایشان چنانچه همه علما هم معترفند صدها کنیز و صیغه داشته و تعدادی هم عقدی و خصوصا اینکه توسط یکی از همسرانش و با توصیه "معاویه" بوعده ازدواج با یزید ، مسموم میشود !؟